



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

بهره بیشتر

از تفسیر قرآن کریم

سوره حجرات و قیامت

پایه یازدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان و نام پدیدآور: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم، تدوین و تنظیم اداره کل قرآن، عترت و نماز، معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش
مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی و فرهنگی،
موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۵۸ ص .

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۱۰۹-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم

موضوع: قرآن - تفسیر

شناسانه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش. معاونت پرورشی و فرهنگی

شناسانه افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش. موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۵الف/۴۳BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۶۲۱۱



مؤسسه فرهنگی
منادی تربیت



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

عنوان کتاب: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم (پایه یازدهم)

تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی

وزارت آموزش و پرورش

ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ سوم: ۱۳۹۶

لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

ISBN 978-600-390-109-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۱۰۹-۴

Email: info@monadi.org

WWW.monadi.org

تهران، خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه.

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

پلاک ۲۶

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

مسابقات قرآن، عترت و نماز که هر ساله با استقبال گسترده دانش آموزان برگزار می‌شود، زمینه را برای دستیابی به این اهداف ارزشمند، تسهیل کرده است.

رشته‌ی تفسیر (مفاهیم) قرآن کریم که برای دانش آموزان دوره‌ی اول و دوم متوسطه در نظر گرفته شده، به شیوه‌ی کتبی و ارائه کنفرانس برگزار می‌شود. متسابقین این رشته با مطالعه تفسیر و مفاهیم قرآن، ضمن پاسخ گویی به سوالات کتبی، آموخته‌های خود را به صورت کنفرانس و با رعایت فنون سخنوری ارائه می‌دهند.

منبع اصلی آزمون این رشته، کتاب تفسیر کامل نمونه اثر ارزشمند عالم جلیل القدر حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی است که متناسب با هر پایه‌ی تحصیلی، سوره یا سوره‌هایی انتخاب شده است.

جهت سهولت دسترسی دانش آموزان عزیز به منبع آزمون، کتاب حاضر که به صورت جداگانه برای هر پایه تحصیلی آماده شده است، تقدیم می‌شود.

امید داریم که دانش آموزان عزیز با شرکت در این مسابقات، ضمن انس گرفتن با قرآن کریم و آشناسدن با مفاهیم والای آن کتاب نورانی، زمینه عمل به دستورات کلام الهی را در خود و جامعه فراهم آورند.

همکاران گرامی و دانش آموزان عزیز می‌توانند نظرات خود را (پیرامون مسابقات قرآن، عترت و نماز و نیز محتوای هر کدام از رشته‌ها) به پست الکترونیکی serat@medu.ir ارسال نمایند.

اداره کل قرآن، عترت و نماز
معاونت پرورشی و فرهنگی
وزارت آموزش و پرورش

مقدمه

پیامبر گرامی اسلام (ص):

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي؛ أَهْلَ بَيْتِي مَا
إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

من در میان شما دو امانت ارزشمند به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا (قرآن) و عترتم، اهل بیتم؛ مادامی که به این دو تمسک جوید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

«قرآن کتاب نور، کتاب معرفت، کتاب نجات، کتاب سلامت، کتاب رشد و تعالی و کتاب قرب به خداست. باید در قرآن تدبیر کرد. خود قرآن در موارد متعدد از ما می‌خواهد که تدبیر کنیم. عزیزان من! اگر ما یاد گرفتیم که با قرآن به صورت تدبیر، انس پیدا کنیم، همه‌ی خصوصیتی که گفتیم حاصل خواهد شد.»

(از بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرآن ۱۴/۱۰/۷۳) با توجه به اسناد بالادستی آموزش و پرورش، از جمله سند تحول بنیادین، تربیت دانش آموزان بر اساس معارف اصیل قرآنی و رهنمون شدن به حیات طیبه، اصلی‌ترین وظیفه‌ی دستگاه تعلیم و تربیت است.

حضور پرشور و شوق جوانان و نوجوانان علاقمند به قرآن و جویای معارف وحیانی، اهمیت این وظیفه را دوچندان کرده است.

برهه پسر

تفسیر قرآن کریم

سوره حجرات و قیامت

ویژه دانش آموزان پایه دوم متوسطه

سوره حجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِهِ وَأَقْبُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش
مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید
که خداوند شنوا و داناست!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ
وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ
أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای
پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد
نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا
می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

إِنَّ الَّذِينَ يُعْضِرُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ
الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ ﴿٣﴾

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند
همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا
خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی
است.

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الرِّجَالِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا
می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿٥﴾

اگر آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آئی، برای
آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا
بِجَهَالَةٍ فَتُصَابُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری
برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از
روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ
لَعَنْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَرَيْبُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ
إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾

و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هر گاه در بسیاری
از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی
خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان
زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان
قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند!

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

و این (برای شما به عنوان) فضل و نعمتی از سوی
خداست، و خداوند دانا و حکیم است.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ
إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى
أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند،
آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز
کند، با گروه متجاوز بیکار کنید تا به فرمان خدا باز
گردند؛ و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در
میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه
کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست می‌دارد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و
آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول
رحمت او شوید!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا
خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ
وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ
بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه
دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی
زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد
طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند
یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان
نام کفرآمیز بگذارد؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ
أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ
رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها
بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است، و هرگز
(در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما
دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد
که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه
شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که
خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
﴿١٣﴾

ای مردم، ما همه شما را نخست از مرد و زنی
آفریدیم و آن گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف
گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و
با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شماست،
همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا
يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ
مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم». بگو: «شما
ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز
ایمان وارد قلب شما نشده است؛ و اگر از خدا و رسولش

اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار
نمی‌کند، خداوند، آمرزنده مهربان است».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا
وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش
ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود
راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد
کرده‌اند؛ آنها راستگویانند

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

بگو: «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید؟! او تمام
آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؛ و خداوند از
همه چیز آگاه است!»

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ
اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام
آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما
منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر
(در ادعای ایمان) راستگو هستید!

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

خداوند غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند و نسبت به
آنچه انجام می‌دهید بیناست!»

سوره حجرات

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۸ آیه است.

محتوای سوره «حجرات»

در این سوره که بیش از هجده آیه ندارد، مسائل بسیار
مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت
به یکدیگر مطرح شده، و از آنجا که بسیاری از مسائل
مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده، می‌توان آن را «سوره
اخلاق و آداب» نامید.

روی هم رفته، بخش‌های مختلف این سوره را این
گونه می‌توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است، که آداب برخورد
با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله،
و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند،
بیان می‌کند.

بخش دوم: این سوره، مشتمل بر یک سلسله اصول
مهم «اخلاق اجتماعی» است، که به کار بستن آنها،
محبت، صفا، صمیمیت، امنیت و اتحاد را در جامعه
اسلامی حفظ می‌کند، و به عکس، فراموش کردن آنها
مایه بدبینی و نفاق و پراکنده‌گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی
مبارزه با اختلافات و درگیری‌هایی است که احیاناً در
میان مسلمانان روی می‌دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا،
و اهمیت مسأله تقوا سخن می‌گوید.

بخش پنجم: روی این مسأله تأکید دارد که، ایمان
تنها به گفتار نیست، بلکه، باید علاوه بر اعتقاد قلبی، آثار

آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می‌کند که، اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ الهی برای مؤمنان است، به جای این که در پذیرش آن منتی بگذارند، باید فوق‌العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده‌اند.

و بالاخره بخش هفتم، که آخرین قسمت این سوره است، از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسان‌ها سخن می‌گوید، که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخش‌هایی که در این سوره آمده است.

نام‌گذاری این سوره به سوره «حجرات»، به تناسب آیه چهارم این سوره است، که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، همین بس، که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْاَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ اطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَا: «هر کس سوره «حجرات» را بخواند، به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده‌اند، ده حسنه به او داده می‌شود!»^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، اَوْ فِي كُلِّ يَوْمٍ، كَانَ مِنْ زُورِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هر کس سوره «حجرات» را در هر شب یا هر روز بخواند، از زائران

۱ «مجمع البیان»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود»^۲.

بدیهی است، این همه حسنات، به عدد مطیعان و عاصیان، در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است، دقیقاً در نظر بگیرد، در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق، و از دومی جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، فرع بر این است: آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده، عملاً به کار گیرد؛ چرا که تلاوت، همه جا، مقدمه عمل است.

﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحِطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوئید

۲ «مجمع البیان»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

(و داد و فریاد نزدیک) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!

۳- آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است.

۴- (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!

۵- اگر آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آئی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است!

شان نزول:

مفسران، برای آیه نخست، شان نزول‌هایی ذکر کرده‌اند، و برای آیات بعد شان نزول‌های دیگری.

از جمله شان نزول‌هایی که برای آیه نخست ذکر کرده‌اند، این است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام حرکت به سوی «خیبر» می‌خواست کسی را به جای خود در «مدینه» نصب کند، اما «عمر» شخص دیگری را پیشنهاد کرد، آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر، پیشی مگیرید.^۳

بعضی دیگر گفته‌اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می‌گفتند: اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می‌شد، بهتر بود، آیه فوق نازل گشت، گفت: بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید.^۴

۳ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱.

۴ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱.

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه، اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست، که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع، انجام دادند، آیه فوق نازل شد، و آنها را از این گونه کارها نهی کرد.^۵

و اما در مورد آیه دوم، گفته‌اند: گروهی از طایفه «بنی تمیم» و اشراف آنها، وارد «مدینه» شدند، هنگامی که داخل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گشتند، صدا را بلند کرده، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بود فریاد زدند: یا مُحَمَّدُ اُخْرُجُ الْاِثْنَا: «ای محمّد! بیرون بیا! این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه، پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت ساخت، هنگامی که بیرون آمد، گفتند: آمده‌ایم تا تو مفاخره کنیم! اجازه ده، تا «شاعر» و «خطیب ما» افتخارات قبیله «بنی تمیم» را بازگو کند، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد.

نخست، خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه «بنی تمیم» مطالب بسیاری گفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله به «ثابت بن قیس» فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد، به طوری که خطبه آنها را از اثر انداخت!

سپس «شاعر» آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت، که «حسان بن ثابت» شاعر معروف مسلمان، پاسخ کافی به او داد.

در این هنگام، یکی از اشراف آن قبیله بنام «اقرع» گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایق‌تر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما

۵ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱.

۶ «ثابت بن قیس» خطیب «انصار» و خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، همان گونه که «حسان» شاعر حضرت بود («اسد الغابه»، جلد ۱، صفحه ۲۲۹).

برتر می‌باشد.

در این موقع، پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلب قلب آنها، دستور داد: هدایای خوبی به آنها دادند، آنها تحت تأثیر مجموع این مسائل واقع شدند، و به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کردند. آیات مورد بحث، ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

شان نزول دیگری ذکر کرده‌اند که، هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن این که: در سال نهم هجرت که «عام الوفود» بود (سالی که هیئت‌های گوناگونی از قبائل، برای عرض اسلام یا عهد و قرارداد، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله «بنی تمیم» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، «ابوبکر» به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد: «قعقاع» (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و «عمر» پیشنهاد کرد، «اقرع بن حابس» (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا «ابوبکر» به «عمر» گفت: می‌خواستی با من مخالفت کنی؟ «عمر» گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله سر و صدا راه بیندازید.^۷

۷ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۲۱، و تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۵۲۴، و «سیره ابن هشام»، جلد ۴، صفحه ۲۰۶ به بعد (با تفاوت‌هایی) این داستان را نقل کرده‌اند (این حدیث در «صحیح بخاری» نیز آمده است، «صحیح بخاری»، جزء ۶، صفحه ۱۷۲، در تفسیر سوره «حجرات»).

تفسیر:

آداب حضور پیامبر صلی الله علیه و آله

چنان که در محتوای سوره اشاره کردیم، در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی، و دستورات انضباطی نازل شده، که آن را شایسته نام «سوره اخلاق» می‌کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این دستورات اشاره شده است:

نخست، تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، و دیگری در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست» «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است.

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند، مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و امثال آن بدانند، ولی، روشن است: آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد، و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامه‌ای شامل می‌شود.^۸

۸ «لَا تَقْدُمُوا» به صورت فعل متعدی است، و مفعول آن محذوف است، و در تقدیر چنین می‌باشد: لَا تَقْدُمُوا أَمْرًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، بعضی نیز احتمال داده‌اند که این فعل در این جا به معنی فعل لازم باشد، و مفهوم آن لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ... است، گر چه این دو تفسیر از نظر اصول ادبی متفاوت است، ولی از نظر معنا و نتیجه تفاوتی ندارد، و به هر حال منظور این است که، در هیچ چیز بر خدا و پیامبر

مسئولیت انضباط «رهروان»، در برابر «رهبران»، آن هم یک رهبر بزرگ الهی، ایجاب می‌کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته، این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند، در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است، حتی نباید درباره مسائل، بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت، رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند، آن هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می‌کند، نباید دیگران پیش قدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

آیه بعد، اشاره به دستور دوم کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، در برابر او بلند سخن نگوئید، و داد و فریاد نزنید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد، در حالی که نمی‌دانید» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ».

جمله اول، «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...» اشاره به این است، که صدا را بلندتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله نکنید، که این خود یک نوع بی‌ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر صلی الله علیه و آله که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز خلاف احترام و ادب است.

صلی الله علیه و آله پیشی نگیرند.

اما جمله «لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...»، ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد، یا اشاره به مطلب تازه‌ای، و آن ترک خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله «یا مُحَمَّدٌ»، و تبدیل آن به «یا رَسُولَ اللهِ».

اما جمعی از مفسران، در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته‌اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر صلی الله علیه و آله هم سخن می‌شوند، که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم، مربوط به موقعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش است و در محضرش سخن می‌گویند، در این حالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی، و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شأن نزول آیه نیز سازگار است. و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می‌کند. بدیهی است، اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد، موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول، علت حبط و نابودی اعمال روشن است؛ زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می‌شود.

و در صورت دوم نیز، مانعی ندارد که چنین عمل زشتی، باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقاً در بحث «حبط» گفته‌ایم که: نابود شدن ثواب بعضی از اعمال، به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی‌مانع است، همان گونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز، قطعی است، و دلایل فراوانی در آیات قرآن، یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی، به صورت یک قانون کلی در همه

«حسنات» و «سیئات» ثابت نشده است، اما، در مورد بعضی از «حسنات» و «سیئات» مهم، دلالتی نقلی وجود دارد، و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست.^۹

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد، «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله) که صدای رسائی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله فراتر می‌کردم، و در برابر او بلند سخن می‌گفتم، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم!

این مطلب به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: «چنین نیست، او اهل بهشت است» (زیرا او این کار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان، یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می‌داد).^{۱۰} همان گونه که «عباس بن عبدالمطلب» نیز در جنگ «حنین» به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله، با صدای بلند، فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی این موضوع، پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می‌کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت می‌نمایند، چنین بیان می‌کند: «آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند، کسانی هستند که خداوند، قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته، و برای آنها آموزش و پاداش عظیمی است» «إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ

۹- شرح بیشتر پیرامون مسأله «حبط» را در جلد دوم، صفحه ۱۷۰ ذیل آیه ۲۱۷، سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۱۰ «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۰- این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در «نور الثقلین»، «صحیح بخاری»، تفسیر «فی ظلال» و «مراغی» آمده است.

أَصْوَاتُهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^{۱۱}

«يُعْضُونَ» از ماده «عَضَّ» (بر وزن حَضَّ)، به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه، یا صدا است، و نقطه مقابل آن، خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

«أَمْتَحَنَ» از ماده «أَمْتَحَنَ»، در اصل به معنی ذوب کردن طلا و نقره و گرفتن ناخالصی آن است، و گاه به معنی «گستردهن چرم» نیز آمده، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردهن آن برای پذیرش تقوا است.

قابل توجه این که: در آیه قبل، تعبیر به «نبی» شده، و در اینجا تعبیر به «رسول الله»، و هر دو، گویا اشاره به این نکته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است، اسائه ادب در برابر او، اسائه ادب نسبت به خدا است، و رعایت ادب نسبت به او، رعایت نسبت به خداوند است.

ضمناً تعبیر «مغفرة» به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند، و بعد از پاک شدن از گناه، اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید؛ زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی.

آیه بعد، برای تأکید بیشتر، اشاره به نادانی و بی خردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند،

۱۱ «لام» در «لِتَّقْوَى» در حقیقت «لام عاقبت» است نه «لام علت»، یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوا می نماید؛ چرا که اگر قلب خالص نشود و از آلودگی ها پاک نگردد تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی شود.

و چنین می فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، اکثرشان عقل و خرد ندارند!» «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ».

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی، رعایت ادب نکند؟ و با صدای بلند و نامؤدبانانه، همچون اعراب «بنی تمیم» پشت خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید، و فریاد زند: یا مُحَمَّدُ! یا مُحَمَّدُ! اخْرُجِ الْيَتِيمَا، و آن کانون مهر و عطف پروردگار را بدین وسیله ایداء و آزار نماید.

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود، بر ادب او افزوده می شود؛ زیرا «ارزش ها» و «ضد ارزش ها» را بهتر درک می کند، و به همین دلیل، بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است، یا به تعبیر دیگر، بی ادبی کار حیوان، و ادب کار انسان است!

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (غالب آنها نمی فهمند)، یا به خاطر این است که، اکثر در لغت عرب، گاه به معنی «همه» می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند، که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گوئی خداوند با این تعبیر، می فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم، به هنگام سخن گفتن، رعایت آداب می کنم، پس شما چرا رعایت نمی کنید؟

و یا این که به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند، که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که، عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

«حجرات» جمع «حجره»، در اینجا اشاره به اطاق های

متعددی است که در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل، از ماده «حَجَرَ» (بر وزن اجر) به معنی منع است؛ زیرا «حَجْرَه» مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است، و تعبیر به «وَرَاءَ» در اینجا، به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد؛ زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجول، گاه در برابر در حجره، می آمدند و فریاد یا مُحَمَّدُ! می زدند، قرآن آنها را از این کار نهی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل این معنی، می افزاید: «اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی، و به سراغشان روی، برای آنها بهتر بود» «وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ».

درست است که عجله و شتاب، گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی، مایه رحمت، آمرزش و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن، برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه، قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن، به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند، مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید:

«و خداوند غفور و رحیم است» «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

نکته ها:

۱- ادب برترین سرمایه است!

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و بر

خورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می‌شود:

۱- علی علیه السلام می‌فرماید: **الْأَدَابُ حُلُّ مُجَدَّدَةٌ**: «رعایت ادب، همچون لباس فاخر و زینتی و نو است».^{۱۲} و در جای دیگر می‌فرماید: **الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ**: «ادب، انسان را از افتخارات پدران و نیاکان، بی‌نیاز می‌کند».^{۱۳}

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **خَمْسُ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ! قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟** قال: **الدِّينُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْإِدَابِ**: «پنج چیز است که در هر کس نباشد، صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای نخواهد داشت.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها چیست؟

فرمود: دین، عقل، حیا، حسن خلق و حسن ادب».^{۱۴} و نیز در حدیثی از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: **لَا يُطْمَعَنَّ ذُو الْكِبَرِ فِي الثَّاءِ الْحَسَنِ، وَ لَا الْحَبُّ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ، وَ لَا السَّيِّءُ الْإِدَابِ فِي الشَّرَفِ**: «افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند، و نه افراد نیرنگ باز انتظار دوستان زیاد، و نه افراد بی‌ادب انتظار شرف و آبرو».^{۱۵}

به همین دلیل، هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می‌کنیم، می‌بینیم دقیق‌ترین نکات مربوط به

۱۲ «نهج البلاغه»، حکمت ۵.

۱۳ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۸.

۱۴ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۷.

۱۵ «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۷.

ادب را،- حتی با افراد کوچک- رعایت می‌کردند. اصولاً دین، مجموعه‌ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید، نشان می‌دهد، خداوند با آن عظمت مقام هنگامی که با بندگان خود سخن می‌گوید، آداب را کاملاً رعایت می‌کند! جائی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

در حدیثی می‌خوانیم: «هنگامی که آیات آغاز سوره «مؤمنون» نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مسأله خشوع در نماز، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که قبلاً به هنگام نماز، گاه به آسمان نظر می‌افکند، دیگر سر بر نمی‌داشت، و دائماً به زمین نگاه می‌فرمود».^{۱۶}

در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این موضوع تا آن حد مهم است، که قرآن صریحاً در آیات فوق می‌گوید: صدا را بلندتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله کردن، و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن، موجب حبط اعمال، و از بین رفتن ثواب است.

روشن است، تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب، همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز، در محضرش ممنوع است، و به اصطلاح فقهی، در اینجا باید «الغاء خصوصیت» و «تنقیح مناظ» کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

۱۶ تفسیر مجمع البیان، تفسیر فخر رازی، ذیل آیه ۲ سوره مؤمنون.

در آیه ۶۳ سوره «نور» نیز می‌خوانیم: **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا**، که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند: «هنگامی که پیامبر را صدا می‌زنید، با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید، نه همچون صدا زدن یکدیگر».

جالب این که قرآن در آیات فوق، رعایت ادب را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوا، و سبب آموزش و اجر عظیم می‌شمرد، در حالی که بی‌ادبان را همچون چهار پایان بی عقل، معرفی می‌کند!

حتی بعضی از مفسران، آیات مورد بحث را توسعه داده، گفته‌اند: مراحل پائین‌تر، مانند علماء، دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می‌شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته، در برابر امامان معصوم علیهم السلام این مسأله روشن‌تر است، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده می‌خوانیم: «هنگامی که یکی از یاران، با حالت جنابت خدمتشان رسید، امام علیه السلام بدون مقدمه فرمود: **أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْجُنُبِ أَنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ؟** «آیا تو نمی‌دانی که سزاوار نیست «جنب» وارد خانه پیامبران شود»!^{۱۷}

و در روایت دیگری، تعبیر به «انَّ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْجُنُبُ» شده است، که هم خانه پیامبران را شامل می‌شود، و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن این که، رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر، بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می‌شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم،

۱۷ «بحار الانوار»، جلد ۲۷، صفحه ۲۵۵.

از شکل تفسیر آیات، بیرون می‌رویم، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام در «رساله حقوق»، در مورد «رعایت ادب در برابر استاد» پایان می‌دهیم، فرمود:

«حق کسی که تو را تعلیم می‌دهد و تربیت می‌کند، این است که: او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمیری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشینی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤالی کند، تو مبادرت به جواب نمائی، در محضرش با کسی سخن نگوئی، و نزد او از هیچ کس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند، دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی، فرشتگان الهی گواهی می‌دهند که تو به سراغ او رفته‌ای، و برای خدا از او علم آموخته‌ای، نه برای خلق خدا».^{۱۸}

۲- بلند کردن صدا، در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جمعی از علماء و مفسران گفته‌اند: آیات مورد بحث، همان گونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش، منع می‌کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می‌شود.^{۱۹}

اگر منظور آنها، شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ زیرا می‌گوید: «صدای خود را برتر از صدای او نکنید» و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۸ «محجة البیضاء»، جلد ۳، صفحه ۱۴۵۰، باب آداب الصحبة و المعاشرة.

۱۹ «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۲۵.

حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.

ولی اگر منظور، مناظ و فلسفه حکم است، که در این گونه موارد روشن است، و اهل عرف الغای خصوصیت می‌کنند، تعمیم مذکور، بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مسلم است هدف در اینجا، رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر صلی الله علیه و آله است، بنابراین هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، نوعی هتک و بی‌احترامی باشد، بدون شک جائز نیست، مگر این که به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد، که در این گونه موارد، نه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در «اصول کافی» از امام باقر علیه السلام درباره ماجرای وفات امام حسن مجتبی علیه السلام، و ممانعتی که از سوی «عایشه» در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل آمد، و سر و صداهائی که بلند شد، می‌خوانیم: امام حسین علیه السلام به آیه «یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبئی...» استدلال فرمود، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله را نقل کرد: «ان الله حرم من المؤمنین امواتاً ما حرم منهم احياء». «خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده، در حال مماتشان نیز تحریم کرده است».^{۲۰}

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

۲۰ «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۸۰.

مسأله مدیریت و فرماندهی، بدون رعایت انضباط، هرگز به سامان نمی‌رسد، و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند، به طور خودسرانه عمل کنند، شیرازه کارها به هم می‌ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌ها که دامنگیر جمعیت‌ها و گروه‌ها و لشکرها شده، از همین رهگذر بوده است، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او چشیده‌اند، که روشن‌ترین آنها داستان شکست «اُحُد» به خاطر بی‌انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مسأله فوق‌العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق، به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله».

وسعت مفهوم آیه چنان که گفتیم، به قدری زیاد است که هر گونه «تقدم» و «تأخر» و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می‌شود.

با این حال، در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله موارد زیادی دیده می‌شود، که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند، و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله این که:

۱- هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح «مکه» حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) «ماه مبارک رمضان» بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده، وقتی به منزلگاه «کراع الغمیم» رسید، دستور داد ظرف آبی آوردند و روزه خود را

افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب این که، جمعی از آنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی گرفتند، و حاضر به افطار نشدند، و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر، آنها را «عصاة» یعنی «جمعیت گنهکاران» نامید.^{۲۱}

۲- نمونه‌ای دیگر در داستان «حجة الوداع»، در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد، منادی ندا کند: هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده، باید نخست «عمره» به جا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده‌اند (و حج آنها حج «افراد» است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود: اگر من شتر قربانی نیاورده بودم، «عمره» را تکمیل می‌کردم، و از احرام بیرون می‌آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور، سر باز زدند، و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم، در حالی که قطره‌های آب غسل (جنابت) از ما فرو می‌ریزد.

پیامبر صلی الله علیه و آله از این تخلف و بی‌انضباطی، سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد.^{۲۲}

۳- داستان «تخلف از لشکر اسامه» در آستانه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله معروف است، که حضرت به مسلمانان دستور داد: به فرماندهی «اسامه بن زید» برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار

۲۱ این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نیز نقل کرده‌اند، از جمله در جلد ۷ «وسائل الشیعه»، صفحه ۱۲۵ (ابواب من یصح منه الصوم) با کمی تلخیص).

۲۲ «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۶ (با کمی تلخیص).

فرمود: با این لشکر حرکت کنند.

شاید می‌خواست به هنگام رحلتش، مسائلی که در امر خلافت واقع شد، تحقق نیابد، و حتی تخلف‌کنندگان از لشکر «اسامه» را لعن فرمود، اما با این حال، گروهی از حرکت سر باز زدند، به بهانه این که در این شرایط خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نمی‌گذاریم.^{۲۳}

۴- داستان «قلم و دوات» در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز، معروف و تکان‌دهنده است، و بهتر این است که: عین عبارت «صحیح مسلم» را در اینجا بیاوریم:

لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّونَ بَعْدَهُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ! وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ! فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا اكْتَرُوا اللَّغْوَ وَ الْاِخْتِلَافَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَوْمُوا! «هنگامی که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد، گروهی در خانه نزد او بودند، از جمله «عمر بن خطاب»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بیانید (و کاغذی بیاورید) تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، «عمر» گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده! (و العیاذ بالله سخنان ناموزون می‌گوید!)

۲۳ این ماجرا را در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی نوشته‌اند و از حوادث مهم تاریخ اسلام است (برای اطلاع بیشتر به کتاب «المراجعات»، مراجعه ۹۰ رجوع شود).

قرآن نزد شما است، و همین کتاب الهی ما را کافی است!! در این هنگام، در میان حاضران در خانه، اختلاف افتاد، بعضی گفتند:

بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر، سخن «عمر» را تکرار می‌کردند! هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید و از من دور شوید!^{۲۴}

قابل توجه این که، عین این حدیث را با مختصر تفاوتی «بخاری» نیز در «صحیح» خود آورده است.^{۲۵}

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است، که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست، ولی به هر حال یکی از روشن‌ترین موارد تخلف از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و مخالفت با آیه مورد بحث «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» محسوب می‌شود.

مسأله مهم اینجا است که، رعایت این انضباط الهی و اسلامی، نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شئون زندگی، و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٧﴾ وَأَعْلَمُوا أَنْ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

۲۴ «صحیح مسلم»، جلد سوم، «کتاب الوصیة»، حدیث ۲۲، صفحه ۱۲۵۹.

۲۵ «صحیح بخاری»، جلد ششم (باب مرض النبی و وفاته)، صفحه ۱۱.

ترجمه:

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

۷- و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هر گاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند!

۸- (و این برای شما به عنوان) فضل و نعمتی از سوی خداست، و خداوند دانا و حکیم است.

شأن نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث، دو شأن نزول، در تفاسیر آمده است که بعضی مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» هر دو را ذکر کرده‌اند، و بعضی مانند «قرطبی» و «نور الثقلین» و «فی ظلال القرآن»، تنها به یکی اکتفاء کرده‌اند. نخستین شأن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده‌اند این است که، آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَكُمْ...» درباره «ولید بن عقبه» نازل شده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله «بنی المصطلق» اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خیر شدند نماینده رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آید، با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان

«ولید» و آنها در جاهلیت، خصومت شدیدی بود، تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده‌اند.

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت (بی‌آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می‌دانیم امتناع از پرداخت زکات، یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می‌شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده‌اند!).

پیامبر صلی الله علیه و آله سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد: هرگاه فاسقی خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید).^{۲۶}

بعضی نیز بر آن افزوده‌اند که بعد از اخبار «ولید» درباره ارتداد قبیله «بنی المصطلق»، پیامبر صلی الله علیه و آله به «خالد بن ولید بن مغیره» دستور داد: به سراغ قبیله «بنی المصطلق» برو، ولی فرمود: شتابزده کاری انجام مده!

«خالد» شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و مأموران اطلاعاتی خود را برای تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که «بنی المصطلق» به اسلام کاملاً وفادارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده‌اند، صحبگهان «خالد» شخصاً به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام، آیه فوق نازل شد، و به دنبال آن پیامبر می‌فرمود: **التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ!** «درنگ کردن و تحقیق، از سوی خدا است و عجله از شیطان است»!^{۲۷}

۲۶ تفسیر مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۳۲.

۲۷ تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۱۳۱.

شأن نزول دیگری که فقط، بعضی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند، این است:

آیه در مورد «ماریه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: او پسر عمویی دارد که گاه و بی‌گاه به سراغش می‌آید (و روابط نامشروعی در میان است)، پیامبر، علی علیه السلام را فرا خواند فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر، اگر او را نزد «ماریه» یافتی به قتل برسان! امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من مأمورم که مانند «سکه تفتیده»^{۲۸} دستور شما را پیاده کنم، یا این که شخص حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه! بر اساس این که حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند عمل کن!

علی علیه السلام می‌فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد «ماریه» است، شمشیر را کشیدم، او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می‌کند.^{۲۹}

۲۸ «سکه» در لغت عرب به معنی وسیله‌ای است که با آن پول‌ها را نقش می‌زنند، و برای این منظور آن را داغ می‌کنند تا نقش خود را دقیقاً بر درهم و دینار منتقل کند، و منظور از این تعبیر این است که: باید دستور بی‌چون و چراء، و بدون بررسی مجدد، اجرا شود.

۲۹ «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۲- در تفسیر «نور الثقلین» نیز این شأن نزول به صورت ۲ مشروح‌تری آمده است (جلد ۵، صفحه ۸۱).

تفسیر:

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته، سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست، پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، و دیگر، رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث، ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است، و می‌گوید: هنگامی که اخباری را خدمت او می‌آورند، باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد، بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر صلی الله علیه و آله را برای پذیرش آن، تحت فشار قرار ندهند.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بپاورد، درباره آن تحقیق کنید» «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا».

سپس به علت آن اشاره کرده می‌افزاید: «مبادا در صورت عمل کردن بدون تحقیق، به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید!» «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ».

همان گونه که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به گفته «ولید بن عقبه» عمل می‌فرمود، و با طایفه «بنی المصطلق»، به عنوان یک قوم مرتد، پیکار می‌کرد، فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می‌آمد.

از لحن آیه بعد، چنین استفاده می‌شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند، قرآن می‌گوید: این کار شایسته شما نیست، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای «علم اصول» برای «حجیت خبر واحد» به این آیه استدلال کرده‌اند؛ چرا که آیه می‌گوید: تحقیق و تبیین در خبر «فاسق» لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص «عادل» خبری دهد، بدون تحقیق می‌توان پذیرفت.

ولی، به این استدلال اشکالات فراوانی شده، که از همه مهم‌تر دو ایراد است، بقیه اهمیت چندانی ندارد: نخست این که: استدلال فوق، متوقف بر قبول «حجیت مفهوم وصف» است، در حالی که معروف این است: مفهوم وصف حجت نیست.^{۳۰}

دیگر این که: علتی که در ذیل آیه آمده است، آن چنان گسترده است که خبر «عادل» و «فاسق» هر دو را شامل می‌شود؛ زیرا عمل به خبر ظنی، هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.

اما این هر دو اشکال قابل حل است؛ زیرا مفهوم وصف، و هر قید دیگر در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مسأله، و مقام احتراز است، حجت می‌باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق، طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه‌ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که در ذیل آیه آمده، ظاهر این است که: هر گونه عمل به ادله «ظنی» را شامل نمی‌شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است؛ چرا که در آیه،

۳۰ بعضی گمان کرده‌اند که این جا از قبیل مفهوم شرط است، و مفهوم شرط حجت است، در حالی که ارتباطی با مفهوم شرط ندارد، به علاوه جمله شرطیه در این جا برای بیان موضوع است، و می‌دانیم در این گونه موارد «جمله شرطیه» نیز دارای مفهوم نیست (دقت کنید).

روی عنوان «جهالت» تکیه شده، و می‌دانیم غالب ادله‌ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می‌کنند، دلایل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچ یک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی‌شود، و اگر احیاناً مطابق با واقع نباشد، مسأله ندامت نیز در آن مطرح نیست، چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال، به عقیده ما، این آیه، از آیات محکمی است که دلالت بر «حجیت خبر واحد» حتی در «موضوعات» دارد، و در این زمینه بحث‌های فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

به علاوه، نمی‌توان انکار کرد که مسأله اعتماد بر اخبار موثق، اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می‌دهد، به طوری که اگر مسأله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود، بسیاری از میراث‌های علمی گذشته، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم، به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می‌گردد، بلکه گردش چرخ‌های زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است، و شارع مقدس نیز آن را «قولاً» و «عماًلاً» امضاء فرموده است.

ولی، به همان اندازه که «حجیت خبر واحد ثقه» به زندگی سامان می‌بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه‌ها است، مصائب فراوانی به بار می‌آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می‌اندازد، انسان را به بیراهه و

انحراف می‌کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث، سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که: ساختن خبرهای دروغین و تکبیه بر اخبار غیر موثق، یکی از حربه‌های قدیمی نظام‌های جبار و استعماری است، که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه، آنها را گمراه می‌سازند، و سرمایه‌های آنها را به تاراج می‌برند.

اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده، عمل کنند، و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند، از این بلاهای بزرگ، مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که: مسأله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، متنها گاهی این وثوق، از ناحیه اعتماد به «شخص خبر دهنده» حاصل می‌شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره‌ای از موارد با این که گوینده خبر، فاسق است، ما به خبر او اطمینان پیدا می‌کنیم.

روی این اصل این وثوق و اعتماد، از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل، در «فقه اسلامی» می‌بینیم، بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است، به خاطر این که مورد «عمل مشهور»، قرار گرفته، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده‌اند، معیار عمل قرار می‌گیرد، و بر طبق آن فتوا می‌دهند.

به عکس، گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است، ولی قرائنی از خارج ما را به آن خبر بدبین می‌سازد، اینجاست که چاره‌ای از رها کردن آن نداریم، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است. بنابراین، معیار در همه جا اعتماد به خود «خبر» است، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله‌ای است برای این اعتماد، اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

در آیه بعد، برای تأکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده، می‌افزاید: «بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور، از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد» «وَاعْلَمُوا أَن فِیْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِیْعُكُمْ فِی کَثِیْرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَسَتْ»^{۳۱}

این جمله، چنان که جمعی از مفسران هم گفته‌اند، نشان می‌دهد: بعد از خیر «ولید» از مرتد شدن طایفه «بنی المصطلق»، عده‌ای از مسلمانان ساده‌دل و ظاهرین، به پیغمبر صلی الله علیه و آله فشار می‌آورند که بر ضد طایفه مزبور، به جنگ اقدام کند.

قرآن می‌گوید: «از خوشبختی شما این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان شما است، و رابطه او با عالم وحی بر قرار است، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود، از این طریق شما را آگاه می‌سازد».

ولی، او رهبر است، انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر

۳۱ «لَعَسَتْ» از ماده «عنت» به معنی افتادن در کاری است که انسان از عواقب آن می‌ترسد، و یا امری است مشقت‌بار، و به همین جهت هنگامی که به استخوان شکسته فشاری برسد و تولید ناراحتی کند، «عنت» گفته می‌شود.

کس مهربان‌تر است، برای تحمیل افکار خود به او فشار نیاورید، که این به زیان شما است.

در دنباله آیه، به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده، می‌فرماید: «لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده» «وَ لَکِنَّ اللَّهَ حَبِیْبُ الْإِیْمَانِ وَ زَیْنَةُ فِی قُلُوبِکُمْ».

«و به عکس، کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است» «وَ کَرَهُهُ الْکُفْرُ وَ الْفُسُوقُ وَ الْعِصْیَانُ».

در حقیقت، این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون «لطف»، آن هم «لطف تکوینی».

توضیح این که: وقتی شخص حکیم، کاری را می‌خواهد تحقق بخشد، زمینه‌های آن را از هر نظر فراهم می‌سازد، این اصل، در مورد هدایت انسان‌ها نیز کاملاً صادق است.

خدا می‌خواهد همه انسان‌ها- بی‌آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند- با میل و اراده خود، راه حق را بیابند، لذا از یکسو، ارسال رسل می‌کند، و انبیاء را با کتاب‌های آسمانی می‌فرستد، و از سوی دیگر، «ایمان» را محبوب انسان‌ها قرار می‌دهد، آتش عشق حقیقی و حق‌جویی را در درون جان‌ها شعله‌ور می‌سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دل‌ها می‌آفریند. و به این ترتیب، هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است، و بیزار از کفر و گناه.

ولی، کاملاً ممکن است در مراحل بعد، این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسان‌ها ریخته شده، بر اثر تماس با محیط‌های آلوده، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرت‌انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری، انسان‌ها را به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تقدم نیافتن بر او دعوت می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، محتوای این آیه، با موضوع «مشورت» هرگز منافات ندارد؛ زیرا هدف از «شوری» این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی، نظر نهائی با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، چنان که از آیه «شوری» نیز همین استفاده می‌شود. به تعبیر دیگر: «شوری» مطلبی است، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث «تحمیل فکر» را نفی می‌کند، نه «مشورت» را.

در این که منظور از «فسوق» در آیه فوق چیست؟ بعضی آن را تفسیر به «کذب و دروغ» کرده‌اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن، و عدم وجود قید در آیه، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می‌گردد، بنابراین تعبیر به «عصیان» بعد از آن، به عنوان تأکید است، همان گونه که جمله *زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ*: «آن را در دل شما زینت داده» تأکیدی است بر جمله *حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ*: «ایمان را محبوب شما قرار داد».

بعضی، «فسوق» را اشاره به «گناهان کبیره» می‌دانند، در حالی که «عصیان» را اعم دانسته‌اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال، در پایان آیه، به صورت یک قاعده کلی و عمومی می‌فرماید:

«کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگاند» *أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ* یعنی اگر این موهبت الهی، (عشق به ایمان و نفرت از

کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را لوده نسازید، رشد و هدایت بی شک در انتظار شماست. قابل توجه این که: جمله‌های قبل، به صورت خطاب به مؤمنین بود، اما این جمله، از آنها به صورت غایب یاد می‌کند، این تفاوت تعبیر، ظاهراً برای آن است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک قانون همگانی است، که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند، اهل نجات و هدایت است.

آخرین آیه مورد بحث، این حقیقت را روشن می‌سازد که، این محبوبیت ایمان، و منفور بودن کفر و عصیان، از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می‌فرماید: «این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته، و خداوند دانا و حکیم است» *فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*.^{۳۲} آگاهی و حکمت او ایجاب می‌کند، که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند، و آن را با دعوت انبیاء هماهنگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که «فضل» و «نعمت»، هر دو اشاره به یک واقعیت است، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند، به بندگان اعطاء می‌شود، منتها «فضل» از این نظر بر آن اطلاق می‌شود که خدا به آن نیاز ندارد، و «نعمت» از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنابراین، به منزله دو روی یک سکه‌اند.

۳۲ «فَضْلاً وَ نِعْمَةً» یا «مفعول لاجله» است برای «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ...»، و یا «مفعول به» برای فعل مقدر، و در تقدیر چنین است: «أَفْضَلَ فَضْلاً وَ أَنْعَمَ نِعْمَةً».

بدون شک، علم خداوند به نیاز بندگان، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات، ایجاب می‌کند، این نعمت‌های بزرگ معنوی، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را، به آنها مرحمت کند.

نکته‌ها:

۱- «هدایت الهی» و «آزادی اراده»

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مسأله «جبر و اختیار» و «هدایت و اضلال» است؛ زیرا این نکته را به خوبی آشکار می‌کند که: کار خداوند، فراهم آوردن زمینه‌های رشد و هدایت است.

از یکسو، «رسول الله» صلی الله علیه و آله را در میان مردم قرار می‌دهد، و «قرآن» که برنامه هدایت و نور است را نازل می‌کند، و از سوی دیگر، «عشق به ایمان» و «تنفر و بیزاری از کفر و عصیان» را به عنوان زمینه‌سازی در درون جان‌ها به ودیعه می‌گذارد، ولی سرانجام تصمیم‌گیری را به خود آنها واگذار کرده، و تکالیف را در این زمینه تشریح می‌کند.

طبق آیات فوق، عشق به ایمان، و تنفر از کفر، در دل همه انسان‌ها بدون استثناء وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه‌ها را ندارند، از ناحیه تربیت‌های غلط و اعمال خودشان است، خدا در دل هیچ کس «حب عصیان» و «بغض ایمان» را نیافریده است.

۲- رهبری و اطاعت

این آیات، بار دیگر تأکید می‌کند که وجود «رهبر الهی» برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است، مشروط بر این که «مطاع» باشد، نه «مطیع»، پیروان، فرمان او را بر

دیده گذارند، نه این که او را برای اجرای مقاصد و افکار محدود خود، تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است، که در «مدیریت» و «فرماندهی»، همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل، نه به معنی استبداد رهبران است و نه ترک شوری، چنان که در بالا نیز اشاره شد.

۳- ایمان نوعی «عشق» است، نه تنها «درک عقل»

این آیات، در ضمن اشاره‌ای است به این حقیقت که، ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلال‌های عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: «آیا حب و بغض از ایمان است؟» در جواب فرمود:

و هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؟! تَمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَرَزِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أَوْلَيْتُكُمْ هُمْ الرَّاشِدُونَ: «مگر ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام علیه السلام به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می‌گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آن را در دل‌هایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت، و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند.»^{۳۳}

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟! «آیا دین چیزی، جز محبت است؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه

۳۳ «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْحُبِّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضِ فِي اللَّهِ، حدیث

مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه کرد:

الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ، وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ: «دین محبت

است، و محبت دین است!»^{۳۴}

ولی بدون شک، این محبت- چنان که گفتیم- باید از ریشه‌های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

﴿٩٩﴾ وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَيَّ أَمْرَ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
﴿١٠٠﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

ترجمه:

۹- و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردند؛ و هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست می‌دارد.
۱۰- مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

۳۴ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۸۳ و ۸۴.

شان نزول:

در شأن نزول این آیات آمده است: میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» (دو قبیله معروف «مدینه») اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت).^{۳۵}

بعضی دیگر گفته‌اند: دو نفر از «انصار» با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت؛ زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند، آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر این گونه اختلافات روشن ساخت).^{۳۶}

تفسیر:

مؤمنان برادر یکدیگرند.

قرآن، در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می‌گوید: «هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنها صلح برقرار سازید» (وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا).^{۳۷}

درست است که «اقْتَتَلُوا» از ماده «قتال» به معنی جنگ

۳۵ «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۲.

۳۶ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۱۳۶.

۳۷ با این که «طائفتان» تنبیه است، فعل آن «اقْتَتَلُوا» به صورت جمع آمده؛ زیرا هر طایفه مرکب از مجموعه‌ای است.

است، ولی در اینجا قرائن گواهی می‌دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شأن نزول‌ها که برای آیه نقل شده بود، نیز این معنی را تأیید می‌کند.

بلکه می‌توان گفت: اگر زمینه‌های درگیری و نزاع فراهم شود، - فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکش‌هایی که مقدمه نزاع‌های خونین است واقع گردد- اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است؛ زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق الغاء خصوصیت، می‌توان استفاده کرد.

این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است، که از نزاع، درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسئولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی، مانند بعضی بی‌خبران، بی‌تفاوت از کنار این صحنه‌ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه‌ها است.

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می‌کند: «و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم روا داشت، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم، پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد» «فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَنْفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ».

بدیهی است، اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود، بر گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان هدر است، هر چند مسلمانند؛ زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر

چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود، لازم شمرده، و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مسأله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می‌گوید: «و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد، در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح بر قرار سازید» «فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ».

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکنید، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح، و مقدمه‌ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری باشد، و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی، بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند، برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.

بعضی از مفسران، از تعبیر «بِالْعَدْلِ» استفاده کرده‌اند که: اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشأ درگیری و نزاع گشته است، باید آن هم اصلاح شود، و گرنه «اصلاح بالعدل» نخواهد بود.^{۳۸} و از آنجا که تمایلات گروهی، گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از «دو طایفه متخاصم» متمایل می‌سازد، و بی‌طرفی داوران را نقض می‌کند، قرآن در چهارمین و آخرین دستور، به مسلمانان هشدار داده که: «قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید، که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد» «وَأَقْسَطُوا

۳۸ تفسیر المیزان، جلد ۱۸، صفحه ۳۴۲.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».^{۳۹}

در آیه بعد، برای تأکید این امر و بیان علت آن می‌افزاید: «مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار کنید» «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ».

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی، تلاش و کوشش می‌کنید، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع، وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرائی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند، و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده، که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات «روابط» در این گونه مسائل جانشین «ضوابط» می‌شود، بار دیگر هشدار داده می‌افزاید: «تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید» «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

و به این ترتیب، یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر، و در اجرای عدالت اجتماعی، با تمام ابعادش روشن می‌شود.

۳۹ «مُقْسِطِينَ» از ماده «قسط» است، و آن در اصل به معنی سهم عادلانه است، و هنگامی که به صورت فعل ثلاثی مجرد استعمال شود (قسط بر وزن ضرب) به معنی ظلم کردن و گرفتن سهم عادلانه دیگری است، اما هنگامی که به صورت ثلاثی مزید به کار رود و «اقسط» گفته شود، به معنی عدالت و دادن سهم عادلانه هر کس به خود او است، در این که آیا قسط و عدل یک معنی دارند یا با هم متفاوتند، شرحی در جلد ششم، صفحه ۱۴۲ (ذیل آیه ۲۹ سوره اعراف) آورده‌ایم.

نکته‌ها:

۱- شرایط قتال اهل بغی (بغاة)

در فقه اسلامی در کتاب «جهاد»، بحثی تحت عنوان «قتال اهل البغی» مطرح است، که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می‌کنند، برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

اما بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است، و آن نزاع و کشمکش‌هایی است که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته‌اند از این آیه نیز استفاده کنند، ولی، به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این استدلال خطا است.^{۴۰}

چرا که قیام بر ضد امام معصوم علیه السلام موجب کفر است، در حالی که نزاع میان مؤمنان، تنها موجب فسق است نه کفر، لذا قرآن مجید در آیات فوق، هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام «اهل بغی» را نمی‌توان به این گونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه، بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر،- مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است،- می‌توان استفاده کرد، «احکام» زیر است:

الف- اصلاح در میان گروه‌های متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است.

۴۰ «کنز القرآن فی فقه القرآن»، کتاب جهاد، باب انواع اخر من الجهاد، جلد اول، صفحه ۳۸۶.

ب- برای تحقق این امر، باید نخست از مراحل ساده‌تر شروع کرد، و به اصطلاح قاعده «الاسهل فالاسهل» را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود، مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز، بلکه لازم است. ج- خون‌های باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می‌شود و اموالی از آنها که از بین می‌رود، هدر است؛ زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب، واقع شده است، و اصل در این گونه موارد عدم ضمان است.

د- در مراحل اصلاح از طریق گفتگو، اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می‌شود، بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که به هیچ وجه دسترسی نباشد، که در اینجا «عدول مؤمنین» و افراد آگاه، تصمیم‌گیری می‌کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم، خونی از «گروه مصلح» بریزد، و یا اموالی را از بین ببرد، به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد، حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خون‌هایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده، حکم «ضمان» و «قصاص» ثابت است، و این که از کلمات بعضی استفاده می‌شود که: بعد از وقوع صلح، طایفه باغی و ظالم در برابر خون‌ها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند؛ چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی‌باشد، بلکه مرجع در این گونه امور، سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است. و- چون هدف از این پیکار و جنگ، وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنابراین، در این جنگ،

موضوع اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود؛ زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت، برای خاموش ساختن آتش نزاع، مانعی ندارد، اما بعد از صلح، بلافاصله اسیران باید آزاد شوند. ز- گاه می‌شود هر دو طرف نزاع، باغی و ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده‌اند، و آنها نیز همین کار را در مورد قبیله اول انجام داده‌اند، بی‌آنکه به مقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند، یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته، حکم این مورد، در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می‌توان از طریق الغاء خصوصیت، از آیه مورد بحث دریافت، و آن این که:

وظیفه مسلمین این است: هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند، با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد، در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن، باز تأکید می‌کنیم: حکم این باغیان، از کسانی که قیام بر ضد امام معصوم علیه السلام یا حکومت عادل اسلامی می‌کنند، جدا است، و گروه اخیر، احکام سخت‌تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در «کتاب جهاد» آمده است.

۲- اهمیت اخوت اسلامی

جمله «انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در آیات فوق آمده است، یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی. دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم

مسلمانان خود کنند، از آنان به عنوان «رفیق» یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده، که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر، آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند، و آن علاقه «دو برادر» نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی، مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم «حج»، که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک، کاملاً محسوس است، و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر، اسلام تمام مسلمانان را در حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار، که در عمل و تعهدهای متقابل نیز، همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز، روی این مسئله تأکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است، که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: **الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ**: «مسلمان، برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش بر نمی‌دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد».^{۴۱}

۴۱ «المحجة البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۳۳۲ (کتاب آداب الصحبة والمعاشره، باب ۲).

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده: **مَثَلُ الْاِخْوَانِ مَثَلُ الْاَيْدِيَنِ يَغْسِلُ اِحْدَاهُمَا الْاُخْرَى**: «دو برادر دینی، همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید!» (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند).^{۴۲}

۳- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ، وَأَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ**: «مؤمن برادر مؤمن است، همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده».^{۴۳}

۴- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: **الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ، لَا يَخُونُهُ، وَلَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَغْتَشُهُ، وَلَا يَعِدُهُ عِدَّةً فَيُخْلَفُهُ**: «مؤمن برادر مؤمن است، به منزله چشم او و راهنمای او است، هرگز به او خیانت نمی‌کند، و ستم روا نمی‌دارد، با او غش و تقلب نمی‌کند، و هر وعده‌ای را به او دهد، تخلف نخواهد کرد».^{۴۴}

در منابع حدیث معروف اسلامی، روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر برادر مسلمانان، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مضافحه و معانقه، و یاد آنها کردن، و قلب آنها را مسرور نمودن، و مخصوصاً بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش

۴۲ «المحجة البيضاء»، جلد ۳، صفحه ۳۱۹ (کتاب آداب الصحبة والمعاشره، باب ۲).

۴۳ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳۳ (باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، حدیث ۴ و ۳).

۴۴ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳۳ (باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، حدیث ۴ و ۳).

در انجام این خواسته‌ها، و زدودن غم از دل‌ها و اطعام، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها، وارد شده است، که بخش‌های مهمی از آن را در «اصول کافی» در ابواب مختلف، تحت عناوین فوق می‌توان مطالعه کرد.

۵- در پایان این بحث، به روایتی اشاره می‌کنیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده، که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله **لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا، لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ**.

يَغْفِرُ زَلَّتَهُ، وَ يَرْحَمُ عَثْرَتَهُ، وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، وَ يَقْبَلُ عَثْرَتَهُ، وَ يَقْبَلُ مَعْدِرَتَهُ، وَ يَرُدُّ غَيْبَتَهُ، وَ يَدِيمُ نَصِيحَتَهُ، وَ يَحْفَظُ خَلَّتَهُ، وَ يَرْعَى ذِمَّتَهُ، وَ يَعُودُ مَرَضَتَهُ.

وَ يَشْهَدُ مَيَّتَهُ، وَ يَجِيبُ دَعْوَتَهُ، وَ يَقْبَلُ هَدْيَتَهُ، وَ يَكْفِيُ صَلَاتَهُ، وَ يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، وَ يُحْسِنُ نَصْرَتَهُ، وَ يَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ، وَ يَقْضِي حَاجَتَهُ، وَ يَسْتَفَعُ مَسْأَلَتَهُ، وَ يَسْمَتُ عَطْسَتَهُ.

وَ يُرْشِدُ ضَالَّتَهُ، وَ يَرُدُّ سَلَامَهُ، وَ يُطِيبُ كَلَامَهُ، وَ يَبِيرُ إِنْعَامَهُ، وَ يَصَدِّقُ أَقْسَامَهُ، وَ يُوَالِي وَلِيَّتَهُ وَ لَا يَعَادُ بِهِ، وَ يَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَ مَظْلُومًا: فَأَمَّا نَصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيُرَدُّ عَنْ ظَلَمِهِ، وَ أَمَّا نَصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ، وَ لَا يُسْلِمُهُ وَ لَا يَخْذُلُهُ، وَ يُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ:

«پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانان سی حق دارد، که برائت ذمه از آن حاصل نمی‌کند، مگر به ادای این حقوق، یا عفو کردن برادر مسلمان او:

لغزش‌های او را ببخشد، در ناراحتی‌ها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را

جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیر خواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عیادت کند.

در حال مرگ به تشییع او حاضر شود، دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواسته‌اش شفاعت کند، و عطسه‌اش را تحت گوید.

گمشده‌اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد، انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد، خواه ظالم باشد یا مظلوم؛ اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که، او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که، او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد، برای او هم دوست بدارد، و آنچه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد، برای او نیز نخواهد.^{۴۵} به هر حال، یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر، یاری کردن و اصلاح «ذات البین» است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح «ذات البین» بحث دیگری در جلد هفتم، صفحه ۸۳ به بعد، ذیل آیه اول سوره «انفال» داشتیم).

﴿۱۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا

۴۵ «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۶.

مَنْهَنَ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بَشَرِ الْأَسْمَاءِ
الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
﴿۱۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِمَّا ظَنُّوا أَنَّ
بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ
أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

ترجمه:

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است!

شان نزول:

مفسران برای این آیات شأن نزول‌های مختلفی نقل کرده‌اند از جمله این که:

جمله «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» درباره «ثابت بن قیس» (خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است که

گوش‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد، کنار دست پیامبر صلی الله علیه و آله برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود، روزی وارد مسجد شد، در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، به او گفت: همینجا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت، «ثابت» به آن مرد گفت: کیستی؟ او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، «ثابت» گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می‌بردند، یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را به زیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته‌اند: «وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ» درباره «ام سلمه» نازل گردید، که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش، مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

و نیز گفته‌اند: جمله «وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» درباره دو نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است که رفیقشان «سلمان» را غیبت کردند؛ زیرا او را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر صلی الله علیه و آله «سلمان» را به سراغ «اسامه بن زید» که مسئول «بیت المال» بود فرستاد، «اسامه» گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از «اسامه» غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره «سلمان» گفتند: اگر او را به سراغ چاه «سمیحه» (چاه پر آبی بود)

بفرستیم، آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد «اسامه» بیایند، و درباره موضوع کار خود، تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری، گوشت «سلمان» و «اسامه» را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.^{۴۶}

تفسیر:

استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع! از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث درباره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه‌های مختلف اسلامی، در آیات مورد بحث، شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات را بیان نموده، تا با قطع آنها، اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق، به سه قسمت از اموری که می‌تواند جرقه‌ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد، با تعبیراتی صریح و گویا اشاره کرده. نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما، گروه دیگری را استهزاء کند» «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ». چه این که: «شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته‌اند از اینها بهتر باشند» «عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ».

۴۶ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۲۵-۱۲۶ «قرطبی» نیز در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

«همچنین هیچ گروهی از زنان، نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند» «وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ». در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند؛ چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه، همان حس خود برترینی و کبر و غرور است، که عامل بسیاری از جنگ‌ها، خونین در طول تاریخ بوده.

و این «خود برترینی» بیشتر، از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل، تحقیر دیگران، و خود را برتر شمردن، یکی از بدترین کارها، و زشت‌ترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسان‌ها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می‌فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید» «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ».

«لَا تَلْمِزُوا» از ماده «لمز» (بر وزن طنز)، به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان «همز» و «لمز» را چنین گفته‌اند: «لمز»، شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و «همز»، ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته‌اند که «لمز» عیب‌جویی با چشم و اشاره

است، در حالی که «همز» عیب‌جویی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره «همزه» خواهد آمد).

جالب این که، قرآن در این آیه با تعبیر «انْفُسُكُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده، و اعلام می‌دارد: همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند، و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید!

و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید» «وَلَا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ».

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال، اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده، باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند.

اسلام، صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند، و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد، و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است: «روزی «صفیه» دختر «حیی ابن اخطب» (همان زن یهودی که بعد از ماجرای «فتح خیبر» مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در آمد) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که اشک می‌ریخت، پیامبر صلی الله علیه و آله از ماجرا پرسید، گفت: «عایشه» مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید: ای یهودی‌زاده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا نگفتی پدرم «هارون» است، و عمومیم «موسی»، و همسرم «محمد» صلی الله علیه و آله؟ و در

اینجا بود که این آیه نازل شد.^{۴۷}

به همین جهت، در پایان آیه می‌افزاید: «بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند» «بِسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

بعضی در تفسیر این جمله، احتمال دیگری داده‌اند، و آن این که: خداوند مؤمنان را نهی می‌کند از این که بعد از ایمان به خاطر عیب‌جوئی مردم، نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول، با توجه به صدر آیه، و شأن نزولی که ذکر شد مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست پر ندارند ظالم و ستمگرند» «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

چه ظلمی از این بدتر، که انسان با سخنان نیش‌دار، و تحقیر و عیب‌جوئی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است، بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است، از بین ببرد.

گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث، سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه‌گانه آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیب‌جوئی، و تنابز به القاب بود، و احکام سه‌گانه آیه دوم به ترتیب:

اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است.

در این آیه نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است!» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا

۴۷ «مجمع البيان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۶.

مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ».

منظور از «كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به «كثير» شده، و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست، بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره «نور» می‌فرماید: لَوْلَا اذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا: «چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند!»^{۴۸}

قابل توجه این که: نهی از «كثيری» از گمان‌ها شده، ولی در مقام تعلیل می‌گوید، زیرا «بعضی» از گمان‌ها گناه است، این تفاوت تعبیر، ممکن است از این جهت باشد که گمان‌های بد، بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» شده است، بنابراین وجود همین گناه کافی است که از همه پرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب، غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟! پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین، آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يَحْقَقَهُ: «سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است به آن جامه عمل نپوشاند»^{۴۹}.

۲- انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد، از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد، و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد، و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند. بنابراین، گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که: «اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن، حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده، گمان بد میر، مادام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی»: (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَ لَا تَظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَخْمَلًا).^{۴۹}

به هر حال، این دستور اسلامی، یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند و شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

۴۸ «محجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۹

۴۹ «اصول کافی»، جلد ۲، باب «التهمة و سوء الظن»، حدیث ۳- شبیه همین معنی در «نهج البلاغه» با تفاوت مختصری آمده است (کلمات قصار، کلمه ۳۶۰).

سپس، در دستور بعد، مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید:

«و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید.» و «لَا تَجَسَّسُوا».

«تجسس» و «تحسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که «یعقوب» به فرزندانش دستور می‌دهد: یا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ: «پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید.»^{۵۰} در حقیقت، گمان بد، عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری، عاملی است برای کشف اسرار و رازهای پنهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر، اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران بر خیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود، و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور، منافاتی با وجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند، چنان که به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور، که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می‌فرماید: «هیچ کدام از شما دیگری را غیبت نکند» و «لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا».

۵۰ یوسف، آیه ۸۷.

و به این ترتیب گمان بد، سرچشمه تجسس، و تجسس، موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور، سبب غیبت می‌شود، که اسلام از معلول و علت، همگی نهی کرده است.

و برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!» «أَلَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا».

«به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» «فَكَرِهْتُمُوهُ».

آری، آبروی برادر مسلمان، همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت، و افشای اسرار پنهانی، همچون خوردن گوشت بدن او است، و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت»، در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود، روا دارد.

آری، این تشبیه، بیانگر زشتی فوق‌العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد - نیز، اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسأله «غیبت» داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است، افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه‌گانه باشند، و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند، در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می‌فرماید: «تقوای الهی، پیشه کنید و

از خدا بترسید، که خداوند توبه پذیر و مهربان است» و «اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ».

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

نکته‌ها:

۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه‌ای که در دو آیه فوق مطرح شده، (نهی از سخریه، عیب‌جوئی، القاب زشت، گمان بد، تجسس، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود، آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند، نه کسی می‌تواند به عنوان خود برترینی، دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می‌تواند زبان به عیب‌جوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت، حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکنند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر، انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی، نشان می‌دهد: آبرو و حیثیت افراد، همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات، مهم‌تر است!

اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی، امنیت کامل حکم‌فرما باشد، نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن

بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند دیگری، حتی در منطقه افکار خود، تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح، که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: **أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عَرَضَهُ، وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السُّوءِ: «خداوند خون و مال و ابروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد درباره او بردن».**^{۵۱}

گمان بد، نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ؛ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیائی وحشتناک، آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: **مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ: «کسی که گمان خویش را نیک نگرداند (گمان بد داشته باشد) از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد»!**^{۵۲}

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن، پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند.

۵۱ «المحجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

۵۲ «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷، حدیث ۵۳۳.

نه تنها سوء ظن، که مسأله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین، از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت‌های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در اینجا، گمان‌های بی‌دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان، متکی به دلیل، یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

۲- تجسس نکنید!

دیدیم، قرآن با صراحت تمام، «تجسس» را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم، مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است، آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود، که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای

او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل، حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی، این امر، هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه «توطئه» و «اخلال به امنیت»، به خود اجازه دهند به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنها را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه این که: مرز میان «تجسس» و «به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه»، بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع، باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

۳- غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم: سرمایه بزرگ انسان در زندگی، حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت، از ترور شخص، مهم‌تر محسوب می‌شود، و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس، نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که: این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد، و این مطلبی

است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند. نکته دیگر این که، «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی، و انسجام و استحکام آن، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید، منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از اینها گذشته، «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد، و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که: اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی، تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود، که نمونه‌ای از آن را ذیلاً می‌آوریم: **الِدَّرْهَمُ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّ اَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتِّ وَ ثَلَاثِينَ زَنْبِيَّةً، يُزْنِيهَا الرَّجُلُ! وَ اَرْبَى الرَّبِّ اَعْزُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ!** «درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد، گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ‌تر است! و از هر ربا بالاتر، آبروی مسلمان است!»^{۵۳}

این مقایسه، به خاطر آن است که «زنا» هر اندازه قبیح و زشت است، جنبه «حق الله» دارد، ولی «ریاخواری»، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن،

۵۳ «المحجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

جنبه «حق الناس» دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: **يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِقَلْبِهِ! لَا تَتَّبِعُوا الْمُسْلِمِينَ، وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ!؟** «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند!»^{۵۴}

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به «موسی» وحی فرستاد: **مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْعِيبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ مَاتَ مُصْرًا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ!** «کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود، و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد، اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد!»^{۵۵}

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ!** «تأثیر غیبت در دین مسلمان، از خوره در جسم او سریع‌تر است!»^{۵۶}

این تشبیه، نشان می‌دهد که غیبت، همانند خوره، که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند، به سرعت

۵۴ «المحجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

۵۵ «المحجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

۵۶ «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغيبة، حدیث ۱ «آکله» بر وزن قابله، یک نوع بیماری است که گوشت تن را می‌خورد.

ایمان انسان را بر باد می‌دهد، و با توجه به این که انگیزه‌های غیبت، اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه‌توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است، روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق، این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است، که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **مَنْ رَوَى عَلَيَّ مِنْ رِوَايَةٍ يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مَرُوتَهُ لَيْسَتْ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ!** «کسی که به منظور عیب‌جوئی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند، تا او را از نظر مردم ببندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد!»^{۵۷}

تمام این تأکیدات، و عبارات تکان دهنده، به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان، قائل است، و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد، و از آن بدتر این که، «غیبت» عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع؛ چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود، و آلودگی به آن آسان می‌شود.

۵۷ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، باب ۱۵۷، حدیث ۲، صفحه ۶۰۸.

۴- مفهوم غیبت

«غیبت» چنان که از اسمش پیدا است، این است که: در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابراین، اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود. مگر این که: قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل این که: در مقام مذمت بگوید: آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه!

به این ترتیب، ذکر عیوب پنهانی، به هر قصد و نیتی که باشد، غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار، اگر به قصد مذمت باشد، آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود، که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْعُدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ: «غیبت آن است که درباره برادر مسلمان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است، مانند تندخویی و عجله، داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد».**^{۵۸}

۵۸ «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغيبة و البهت، حدیث ۷.

و از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند، مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید: این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد، تهمت است، نه غیبت.

یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی که قدرت بر گفتن آن پیش روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تر دیگری را به بار می‌آورد.

۵- علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه، تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضا و خوشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده، باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت، که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه‌توزی»، «عداوت» و «خود برترینی».

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگی‌ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به «غیبت» باز دارد.

سپس، در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه

«حق الناس» دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد، و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذر خواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، مثلاً بگوید: من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری از شما غیبت کرده‌ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد، یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

۶- موارد استثناء

آخرین سخن درباره غیبت این که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنائاتی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن، کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیتی انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین، در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته، کسی که آشکارا گناه می‌کند، و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است، از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی، باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که، نه تنها غیبت کردن

حرام است، گوش دادن به غیبت، و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرّمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات، بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود!!

﴿۱۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

ترجمه:

۱۳- ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

تفسیر:

تقوا، بزرگ‌ترین ارزش انسانی

در آیات گذشته، روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت «یا ایُّها الذّین آمنوا»، و در ضمن آیات متعددی، آن چه که یک «جامعه مؤمن» را با خطر روبرو می‌سازد، بازگو کرد، و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث، مخاطب کل جامعه انسانی است، و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می‌کند، و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب و دروغین مشخص می‌سازد. می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن

آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید» «یا ایُّها النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا».

منظور از آفرینش مردم، از یک مرد و زن، همان بازگشت نسب انسان‌ها به «آدم» و «حوا» است، بنابراین، چون همه، از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده، برای حفظ نظم زندگی اجتماعی آنها است؛ چرا که این تفاوت‌ها سبب شناسائی است، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم‌فرما نمی‌شود؛ زیرا اگر همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی، سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت.

در این که میان «شعوب» جمع «شعب» (بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبائل» جمع «قبیله» چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند:

جمعی گفته‌اند: دایره «شعوب» گسترده‌تر از دایره «قبائل» است، همانطور که «شعب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود.

بعضی «شعوب» را اشاره به «طوائف عجم»، و «قبائل» را، اشاره به «طوائف عرب» می‌دانند.

و بالاخره، بعضی دیگر، «شعوب» را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی، و «قبائل» را ناظر به انتساب او به نژاد و خون، شمرده‌اند.

ولی تفسیر اول، از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال، قرآن مجید بعد از آنکه بزرگ‌ترین مایه مباحثات و مفاخره عصر جاهلی، یعنی نسب و قبیله را از

کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

به این ترتیب، قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد، می‌گوید: برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او، هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

و از آنجا که «تقوا» یک صفت روحانی و باطنی است، که قبل از هر چیز، باید در قلب و جان انسان، مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: «خداوند دانا و آگاه است» «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد، مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

نکته:

۱- ارزش‌های راستین و ارزش‌های کاذب

بدون شک، هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پرافتخاری باشد، و به همین دلیل، با تمام وجودش برای کسب ارزش‌ها تلاش می‌کند.

ولی، شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزش‌های کاذب، جای ارزش‌های راستین را می‌گیرد.

گروهی، ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله

و طائفه خود دائماً دست و پا می‌کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن، خود را به وسیله انتساب به آن، بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی، افتخار به انساب و قبائل رائج‌ترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام، وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند، و دائماً برای آن تلاش می‌کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند.

و به همین ترتیب، هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند، و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور، همه اموری است متزلزل، برون ذاتی، مادی و زودگذر، یک آئین آسمانی همچون اسلام، هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او، مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد، حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش‌های اخلاقی، قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که، ارزش «قبیله» از همه ارزش‌ها مهم‌تر محسوب می‌شد، اما این بت ساختگی، در هم شکست، و انسان را از اسارت «خون»، «قبیله»، «رنگ»، «نژاد»، «مال»، «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش، به

درون جاننش و صفات و الایش رهبری کرد!

جالب این که در شأن نزول‌هایی که برای این آیه ذکر شده، نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند، از جمله این که: بعد از «فتح مکه» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد: اذان بگویند، «بلال» بر پشت بام «کعبه» رفت، و اذان گفت، «عتاب بن اسید» که از آزاد شدگان بود گفت: شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و «حارث بن هشام» نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از این «کلاغ سیاه»! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).^{۵۹}

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه، هنگامی نازل شد، که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود، دختری به بعضی از «موالی» دهند («موالی» به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می‌گویند) آنها تعجب کرده و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا می‌فرمائید:

دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).^{۶۰}

در حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در «مکه» برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عَيْبَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَعَاظَمَهَا بَابَائِهَا، فَالْنَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَرٌّ تَقِيٌّ كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ، وَ فَاجِرٌ شَقِيٌّ هَيْنَ عَلَى اللَّهِ، وَ النَّاسُ بَنُو آدَمَ، وَ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ

۵۹ «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۰- در تفسیر «قرطبی» نیز همین شأن نزول‌ها آمده است، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۰.
۶۰ «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۹۰- در تفسیر «قرطبی» نیز همین شأن نزول‌ها آمده است، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۰.

أُنثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: «ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: یا نیکوکار، با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدم‌اند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی‌تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است».^{۶۱}

در کتاب «آداب النفوس» «طبری» آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله در اثناء «ایام تشریق» (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ «ذی الحججه»)، در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود، رو به سوی مردم کرد و فرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! الا ان رَّبِّكُمْ واحدٌ و ان اِباكُمْ واحدٌ، الا لا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَ لا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَ لا لَأَسْوَدٍ عَلَى أَحْمَرَ، وَ لا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ، الا بِالتَّقْوَى، الا هَلْ بَلَغَتْ؟ قالوا: نَعَمْ! قال: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ: «ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست، مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند»!^{۶۲}

و نیز در حدیث دیگری در جمله‌هایی کوتاه و پر معنی

۶۱ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۱.

۶۲ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۲- تعبیر به «احمر» در این روایت به معنی سرخ پوست نیست، بلکه گندمگون است، چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقاً واژه «احمر» در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

از آن حضرت آمده است: **أَنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ، وَلَا إِلَى أَسْمَائِكُمْ، وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ أَمَّا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ أَحِبَّكُمْ إِلَيْهِ أَتَقَاكُمْ.** خداوند نه به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه می‌کند، نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی به دل‌های شما نگاه می‌کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند، شما همگی فرزندان آدم هستید، و محبوب‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.^{۶۳}

ولی عجیب است با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار، هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مسأله «نژاد»، «خون» و «زبان» تکیه می‌کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می‌شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند، و با این که از این رهگذر ضربه‌های سختی بر آنان وارد شده، گوئی نمی‌خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!

خداوند، همه را از شرّ تعصب‌های جاهلیت حفظ کند. اسلام، با «عصبیت جاهلیت» در هر شکل و صورت، مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله، زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن؛ چرا که اسلام هرگز این دیدگاه‌های تنگ و محدود را نمی‌پذیرد، و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد، حتی در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: **دَعُوها فَأَنها مُنْتَهة!** «آن را رها کنید که چیز متعنی

۶۳ تفسیر «قرطبی»، جلد ۹، صفحه ۶۱۶۲- تعبییر به «احمر» در این روایت به معنی سرخ پوست نیست، بلکه گندمگون است، چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقاً واژه «احمر» در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

است!^{۶۴}

اما چرا این تفکر متعفن، هنوز مورد علاقه گروه زیادی است، که خود را ظاهراً مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند؟ معلوم نیست!

چه زیبا است! جامعه‌ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام **«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»** بنا شود، و ارزش‌های کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود، آری، تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی، و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت، تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی، این ارزش اصیل، به دست فراموشی سپرده شده، و ارزش‌های دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء، اموال و اولاد» دور می‌زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام، و احیای اصل والای **«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»**، محصول آن انسان‌هایی همچون «سلمان»، «ابودر»، «عمار یاسر» و «مقداد» بود.

و مهم در انقلاب جوامع انسانی، انقلاب نظام ارزشی آن، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم آنجا که فرمود: **كَلِمَتُكُمْ بَنُو آدَمَ، وَ آدَمَ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ، وَ لَيَسْتَهِنَّ قَوْمٌ يَفْخَرُونَ بِأَبَائِهِمْ أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْجَعْلَانِ:** «همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران

۶۴ «صحیح مسلم» (طبق نقل «فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۵۳۸).

بپرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند، پست‌تر خواهید بود!^{۶۵}

۲- حقیقت تقوا

چنان که دیدیم، قرآن بزرگ‌ترین امتیاز را برای تقوا قرار داده، و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد.

در جای دیگر، تقوا را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید: **«وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»**.^{۶۶}

و در جائی، لباس تقوا را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد: **«وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ»**.^{۶۷}

و در آیات متعددی، یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوا» ذکر کرده، و بالاخره اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوا» دانسته می‌گوید: **«هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَعْفِرَةِ»**.^{۶۸}

قرآن، «تقوا» را نور الهی، می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند: **«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ»**.^{۶۹} «نیکی» و «تقوا» را قرین هم می‌شمرد: **«وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»**.^{۷۰}

و «عدالت» را قرین «تقوا» ذکر می‌کند: **«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»**.^{۷۱}

اکنون باید دید حقیقت تقوا، این سرمایه بزرگ معنوی و

۶۵ «فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۵۳۸.

۶۶ بقره، آیه ۱۹۷.

۶۷ اعراف، آیه ۲۶.

۶۸ مدثر، آیه ۵۶.

۶۹ بقره، آیه ۲۸۲.

۷۰ مائده، آیه ۲.

۷۱ مائده، آیه ۸.

این بزرگ‌ترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوا بر می‌دارد: در آیات متعددی جای تقوا را «قلب» می‌شمرد،

از جمله می‌فرماید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: «آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پائین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوا آزموده است.»**^{۷۲} قرآن، «تقوا» را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره «شمس» می‌خوانیم: **قَالَهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: «خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او نشان داد.»**

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص، ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوا» می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره «توبه» درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند می‌فرماید: **لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: «آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی.»**

از مجموع این آیات، به خوبی استفاده می‌شود که «تقوا» همان «احساس مسئولیت و تعهدی» است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب، بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم؛ زیرا «تقوا» از «وقایه» به

معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این گونه موارد، نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای «تقوا» سه مرحله قائل شده‌اند: ۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان، از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه، اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است.^{۷۳}

امیرمؤمنان علی علیه السلام در «نهج البلاغه» تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوا دارد، و تقوا از مسائلی است که در بسیاری از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار حضرت علیه السلام روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوا را با گناه و آلودگی، مقایسه کرده چنین می‌گوید: **أَلَا وَإِنَّ الْخَطِيَا حَيْلَ شَمْسٍ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمَهَا فَتَفَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ! أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ!**

«بدانید! گناهان همچون مرکب‌های سرکش است که گنجهاران بر آنها سوار می‌شوند، و لجامشان گسیخته می‌گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد.

اما تقوا، مرکبی است راهوار و آرام، که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند، زمام آنها را به دست می‌گیرند، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند!»^{۷۴}

مطابق این تشبیه لطیف، «تقوا» همان حالت

۷۳ «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۲۶.

۷۴ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.

خویشتنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می‌فرماید: **اعلموا عباد الله أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَ النَّفُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَ لَا يَحْرُزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ أَلَا وَ بِالتَّقْوَى تَقْطَعُ حُمَةُ الْخَطِيَا: «بدانید ای بندگان خدا! تقوا قلعه‌ای است محکم و شکست‌ناپذیر، اما نفور و گناه حصار است سست و بی دفاع، که اهلس را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید! انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند.»**^{۷۵}

و باز در جای سومی می‌افزاید: **فَاعْتَصِمُوا بِتَّقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتَهُ وَ مَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتَهُ: «چنگ به تقوای الهی بزنید، که رشته‌ای است محکم، و دستگیره‌ای است استوار، و پناهگاهی است مطمئن!»**^{۷۶}

از لابلای مجموع این تعبیرات، حقیقت و روح تقوا به خوبی روشن می‌شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، تقوا میوه درخت ایمان است و به همین دلیل، برای به دست آوردن این سرمایه عظیم، باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته، ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه‌های اخلاقی، ملکه تقوا را در نفس راسخ می‌سازد، و نتیجه آن، پیدایش نور یقین و ایمان شهودی در جان انسان است، و هر قدر «نور تقوا» افزون شود، «نور یقین» نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم «تقوا» یک درجه بالاتر از «ایمان» و یک درجه پائین‌تر از

۷۵ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۵۷.

۷۶ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۰.

«یقین» شمرده شده!

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: **الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بَدْرَجَةٍ، وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بَدْرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بَدْرَجَةٍ، وَ مَا قَسَمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَ مِنَ الْيَقِينِ:** «ایمان، یک درجه برتر از «اسلام» است، و «تقوا» درجه‌ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوا» است، و هیچ چیز در میان مردم کمتر از «یقین» تقسیم نشده است!»^{۷۷}

این بحث را با شعر معروفی که حقیقت تقوا را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می‌دهیم:

خَلَّ الذَّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهَوَّ التَّقَى
وَ اصْنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ اَرْضِ الشُّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى
لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً اَنْ الْجِبَالُ مِنَ الْحَصَى

«گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی، و تقوا همین است.»

«همچون کسی باش که وقتی از یک «خارزار» می‌گذرد، لباس و دامان خود را چنان جمع می‌کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است!»

«هرگز گناهی را کوچک مشمر، که کوه‌های بزرگ از سنگریزه‌های کوچک تشکیل شده!»^{۷۸}

﴿١٤﴾ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ وَ لَكِن قُولُوا
أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ
رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
﴿١٥﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ

۷۷ بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶.

۷۸ مجمع البیان، جلد ۱ (ذیل آیه ۲ سوره بقره).

لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ
هُمُ الصَّادِقُونَ.

ترجمه:

۱۴- عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم». بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است؛ و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

۱۵- مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه ندهد، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ آنها راستگویانند.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران، شأن نزولی برای آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سال‌های قحطی و خشکسالی وارد «مدینه» شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین بر زبان جاری کرده، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: «طوائف عرب بر مرکب‌ها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم»، و از این طریق می‌خواستند بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! به علاوه، اگر هم ایمان آورده‌اند نباید منتی بر

پیامبر صلی الله علیه و آله بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده).^{۷۹}

ولی وجود این شأن نزول- مانند سایر موارد- هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

تفسیر:

فرق «اسلام» و «ایمان»

در آیه گذشته، سخن از معیار ارزش انسان‌ها یعنی «تقوا» در میان بود، و از آنجا که «تقوا» ثمره شجره «ایمان» است، آن هم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، آیات مورد بحث به بیان حقیقت «ایمان» پرداخته، چنین می‌گوید: «اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بگوئید اسلام آورده‌ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!» «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ».

طبق این آیه، تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلب مسلمانان وارد می‌شود، و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد.

ولی «ایمان» یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

«اسلام» ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتماً از انگیزه‌های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می‌گیرد، و همان است که میوه حیات‌بخش تقوا بر

۷۹ تفسیر «المیزان»، «روح البیان» و «فی ظلال»، ذیل آیات مورد بحث.

شاخصارش ظاهر می‌شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: **الاسلامُ عَلَانِيَةٌ، وَ الْاِيْمَانُ فِي الْقَلْبِ**: «اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است».^{۸۰}

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **الْاِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَ وَ تُوْدِي بِهِ الْاَمَانَةَ وَ تُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ الثَّوَابُ عَلٰى الْاِيْمَانِ**: «با اسلام خون انسان محفوظ، ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می‌شود، ولی ثواب بر ایمان است».^{۸۱}

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات، مفهوم «اسلام» منحصر به اقرار لفظی، در حالی که «ایمان»، اقرار توأم با عمل معرفی شده است: **الْاِيْمَانُ اِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْاِسْلَامُ اِقْرَارٌ بِلاَعْمَلٍ**.^{۸۲}

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث «اسلام و ایمان» آمده است، «فضیل بن یسار» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: **اِنَّ الْاِيْمَانَ يُشَارِكُ الْاِسْلَامَ وَ لَا يُشَارِكُهُ الْاِسْلَامُ اِنَّ الْاِيْمَانَ مَا وَقَّرَ فِي الْقُلُوبِ وَ الْاِسْلَامَ مَا عَلَيْهِ الْمَنَاقِحُ وَ الْمَوَارِثُ وَ حَقَّنَ الدَّمَاءَ**: «ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) «ایمان» آن است که در دل ساکن شود، اما «اسلام» چیزی است که قوانین نکاح، ارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می‌شود».^{۸۳}

۸۰ «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۸.

۸۱ «کافی»، جلد ۲، باب ان الاسلام يحقن به الدم، حدیث ۱.

۸۲ «کافی»، جلد ۲، باب ان الاسلام يحقن به الدم، حدیث ۲.

۸۳ «اصول کافی»، جلد ۲، باب ان الايمان يشرك الاسلام، حدیث ۳.

ولی این تفاوت مفهومی، در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود، که ایمان بر آن اطلاق می‌شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

پس از آن می‌افزاید: «اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، ثواب اعمالتان را به طور کامل می‌دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی‌کند» **وَ اِنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ لَا يَلْتَكُم مِّنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا**.

چرا که «خداوند غفور و رحیم است» **اِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**.

«لايَلْتَكُم» از ماده «ليت» (بر وزن ريب)، به معنی کم گذاردن حق است.^{۸۴}

جمله‌های اخیر، در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است، که شرط قبولی اعمال، «ایمان» است، می‌گوید: اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشید، که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می‌یابد، و خداوند حتی کوچک‌ترین حسنات شما را می‌پذیرد، و پاداش می‌دهد، و حتی به برکت این ایمان، گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است.

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی، یعنی ایمان، کار آسانی نیست، در آیه بعد، به ذکر نشانه‌های آن می‌پردازد، نشانه‌هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها که عاشقانه دعوت پیامبر صلی

۸۴ بنابراین فعل مزبور اجوف یائی است، هر چند ماده «ولت» (مثال واوی) نیز به همین معنی آمده است.

الله علیه و آله را پذیرفته‌اند، را از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می‌کنند، جدا می‌سازد، می‌فرماید:

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جان‌های خود در راه خدا به جهاد پرداخته‌اند» **اِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوْا وَ جَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ**.

آری، نخستین نشانه ایمان، عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم، جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است، جهاد با انفس (جان‌ها) است. به این ترتیب، اسلام به سراغ روشن‌ترین نشانه‌ها رفته است: ایستادگی و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد، در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی‌کند؟

و لذا، در پایان آیه می‌افزاید: «چنین کسانی راستگو هستند» و روح ایمان در وجودشان موج می‌زند **اُوْلٰئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ**.

این معیار را که قرآن برای شناخت «مؤمنان راستین» از «دروغگویان متظاهر به اسلام» بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه «بنی اسد» نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می‌زنند، و خود را طلبکار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، ولی در عمل

آنها، کمترین نشانه‌ای از ایمان و اسلام دیده نمی‌شود. در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می‌شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگام‌ترند. و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم، معلوم نیست از انبوه میلیون‌ها میلیون مدعیان اسلام، چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟! ***

﴿١٦﴾ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
﴿١٧﴾ يٰمُنُونَ عَلَيْكُمُ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
﴿١٨﴾ إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۱۶- بگو: «آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید؟! او تمام آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؛ و خداوند از همه چیز آگاه است!»
۱۷- آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: «اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید!»
۱۸- خداوند غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!»

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از نزول آیات گذشته،

گروهی از اعراب خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد، خدا درون و برون همه را می‌داند).^{۸۵}

تفسیر:

منت نگذارید که مسلمان شده‌اید!

در آیات گذشته، نشانه‌های مؤمنان راستین بیان شده بود، و چنان که در شأن نزول ذکر شد، جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می‌کند: نیازی به اصرار و سوگند نیست، در مسأله «ایمان» و «کفر»، سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است، مخصوصاً با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: «به آنها بگو: آیا می‌خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید؟ او تمام آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند» «قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». و برای تأکید بیشتر، می‌افزاید: «خداوند از همه چیز آگاه است» «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

ذات مقدس او عین علم است، و علمش عین ذات او است، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است. ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیک‌تر، و میان انسان و قلبش حائل می‌شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست، او راستگویان را از مدعیان کاذب، به خوبی می‌شناسد، و از اعماق جانشان

۸۵ «مجمع البیان»، «المیزان»، «روح البیان»، و تفسیر «قرطبی».

با خبر است، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است، نزد او روشن است، با این حال، چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید؟! ***

بعد از آن به گفتگوی اعراب بادیه‌نشین بازمی‌گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می‌کشیدند، و می‌گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب، از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند!» «يٰمُنُونَ عَلَيْكُمُ أَنْ أَسْلَمُوا». «به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید» «قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ».

«بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر در ادعای ایمان راستگو هستید!» «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«منت»- چنان که قبلاً هم گفته‌ایم- از ماده «مَنَ» به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گران‌قدری اطلاق شده، منت بر دو گونه است: اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گران‌قدر) ممدوح است، و منت‌های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد، مانند منت بسیاری از انسان‌ها، عملی است زشت و ناپسند.

جالب این که: در جمله اول می‌گوید: آنها بر تو منت می‌گذارند که «اسلام» را پذیرفته‌اند، و این تأکید دیگری است بر این که، آنها در ادعای ایمان صادق نیستند، بلکه ظاهراً اسلام را پذیرا شده‌اند.

ولی در ذیل آیه می‌گوید: «اگر در دعوی خود راست می‌گوئید، خداوند بر شما منت می‌گذارد که هدایتان به ایمان» کرده است.

به هر حال، این مسأله مهمی است که افراد کوتاه‌فکر، غالباً تصورشان این است که با قبول ایمان، و انجام عبادات و طاعات، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام کرده‌اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دارند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد، و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤمنان در آید، بزرگ‌ترین لطف الهی شامل حال او شده است.

«ایمان» قبل از هر چیز، درک تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد، حجاب‌ها و پرده‌های خود خواهی و غرور را کنار می‌زند، افق دید انسان را می‌گشاید، و شکوه و عظمت بی‌مانند آفرینش را در نظر او مجسم می‌کند.

سپس، نور و روشنائی بر عواطف او می‌پاشد و آنها را پرورش می‌دهد، ارزش‌های انسانی را در او زنده می‌کند، استعدادهای والای او را شکوفا می‌سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می‌دهد، و از موجودی ضعیف، انسانی نیرومند و پر ثمر می‌سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می‌برد، و به اوج قله افتخار می‌رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد.

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته، یا متنی است که انسان بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بگذارد؟!

همچنین، هر یک از عبادات و اطاعات، گامی است به سوی تکامل: قلب را صفا می‌بخشد، شهوات را کنترل می‌کند، روح اخلاص را تقویت می‌نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می‌بخشد.

هر کدام، یک کلاس بزرگ تربیتی است، و درسی است آموزنده.

اینجا است که انسان، باید هر صبح و شام، شکر نعمت ایمان به جا آورد، و بعد از هر نماز و هر عبادت، سر به سجده بگذارد، و خدا را بر این همه توفیق سپاس گوید.

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد، نه تنها خود را «طلبکار» نمی‌داند، بلکه همیشه «مدیون» خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و غرق احسان او می‌شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام می‌دهد، در راه اطاعت او نه با پا، که با سر می‌دود.

و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده، این را نیز لطف دیگری می‌داند، و گرنه انجام کارهای نیک، سودش به خود انسان باز می‌گردد و در حقیقت با این توفیق، بر میزان بدهکاری‌های او به خداوند افزوده می‌گردد.

بنابراین، هدایت او لطف است، دعوت پیامبرش صلی الله علیه و آله لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبری لطفی مضاعف، و پاداش، لطفی است ما فوق لطف!

در آخرین آیه مورد بحث، که پایان سوره «حجرات» است، باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تأکید می‌کند، و می‌فرماید: «خداوند غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند، و

نسبت به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است» «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

اصرار نداشته باشید که حتماً مؤمن هستید، و نیازی به سوگند نیست، او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می‌گذرد، کاملاً با خبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمان‌ها آگاه است، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بی‌خبر باشد؟

خداوند! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند، که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن! پروردگارا! تو از اعماق قلب ما آگاهی، نیت ما را به خوبی می‌دانی، عیوب ما را از بندگانت بپوشان، و به کرمات اصلاح فرما!

بار الها! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزش‌های عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت، بیان فرمودی، در وجود خود زنده کنیم، و احترام آن را پاس داریم!

آمین یا رب العالمین

سوره قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾

سوگند به روز قیامت.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و ملامت‌گر (که رستاخیز حق است)!

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾

آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟!

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ ﴿٤﴾

آری قادریم که انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾

(انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد در تمام عمر گناه کند.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾

(از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود»؟!

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

(بگو): در آن هنگام که چشم‌ها خیره گردد.

وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

و ماه بی‌نور گردد.

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ ﴿١٠﴾

آن روز انسان می‌گوید: «راه فرار کجاست»؟!

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾

حاشا پناهگاهی نیست!

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

آن روز قرارگاه نهائی به سوی خدای تو است.

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

و در آن روز انسان را از آنچه که از پیش یا پس فرستاده آگاه می‌کنند!

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد!

لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

زبان‌ت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست!

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾

پس هر گاه ما آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست!

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

چنین نیست بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید!

وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

و آخرت را رها می‌کنید!

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾

در آن روز صورت‌هایی شاداب است.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

و به پروردگارش می‌نگرد!

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

و در آن روز صورت‌هایی عبوس است.

تَنْظُرُنَّ أَنْ يَفْعَلَٰنَّ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

زیرا می‌داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می‌شکند!

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

چنین نیست تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

و گفته شود: «کسی هست که نجات دهد»!

وَوَظَنَّ أَنْهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند.

وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾

و ساق پاها (از سختی جان دادن) به هم بیپیچد!

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾

او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند.

وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾

بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي ﴿٣٣﴾

سپس متکبرانه به سوی خانواده خود بازگشت!

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾

وای بر تو، باز هم وای بر تو!

ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾

پس وای بر تو، باز هم وای بر تو.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!

أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾

آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَىٰ ﴿٣٨﴾

سپس به صورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾

و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

سوره قیامت

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۰ آیه است.

محتوای سوره قیامت

همان گونه که از نام سوره پیدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می‌زند، جز چند آیه که درباره «قرآن مجید» و مکذبین به آن، سخن می‌گوید، و اما بحث‌هایی که در مورد قیامت در این سوره آمده روی هم رفته در چهار محور است:

۱- مسائل مربوط به اَشْرَاطُ السَّاعَةِ (حوادث عجیب و بسیار هول‌انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می‌دهد).

۲- مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.

۳- مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴- بحث‌های مربوط به هدف آفرینش انسان، و رابطه آن با مسأله معاد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْقِيَامَةِ شَهِدْتُ أَنَا وَ جِبْرِئِيلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ جَاءَهُ وَ وَجْهُهُ مُسْفِرٌ عَلَيَّ وَ وَجْهُهُ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:**

«کسی که سوره قیامت را بخواند، من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می‌دهیم که او ایمان به آن روز داشته، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم

درخشنده‌تر است»^۱.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَتَهُ «لَا أَقْسِمُ» وَ كَانَ يَعْمَلُ بِهَا، يَعْتَبَهَا اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ، فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ تُبَشِّرُهُ وَ تَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ، حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ وَ الْمِيزَانَ:**

«کسی که تداوم بر سوره «لا اقسام» (سوره قیامت) کند، و به آن عمل نماید، خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی‌انگیزد، و پیوسته به او بشارت می‌دهد و در صورتش می‌خندد تا از صراط و میزان بگذرد»^۲.

قابل توجه این که آنچه را از قرائن در فضیلت تلاوت سوره‌های قرآن، در موارد دیگر استفاده می‌کردیم در اینجا صریحاً در متن روایت آمده است؛ زیرا می‌فرماید: هر کسی بر آن مداومت کند «و به آن عمل نماید» بنابراین همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است.

﴿١﴾ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿٢﴾ وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَمَةِ ﴿٣﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٤﴾ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٥﴾ بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٦﴾ يَسْتَلُّ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

- ۱- سوگند به روز قیامت.
- ۲- و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و

۱ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۳.

۲ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۳.

ملامت‌گر (که رستاخیز حق است)!

۳- آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟! جمع نخواهیم کرد؟!!

۴- آری قادریم که انگشتان او را موزون و مرتب کنیم!

۵- (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می‌خواهد در تمام عمر گناه کند.

۶- (از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود»؟!!

تفسیر:

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت‌گر؟

این سوره با دو سوگند پر معنی، آغاز شده، می‌فرماید: «سوگند به روز قیامت» «لا اقسِمُ بیومِ القیامَةِ».

«و سوگند به وجدان بیدار انسان‌ها و نفس ملامت‌کننده» «وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَمَةِ».

در این که «لا» در این دو آیه «زائده» و برای تأکید است (بنابراین سوگند را نفی نمی‌کند، بلکه آن را مؤکدتر می‌کند) و یا این که «لا» نافیه است، و هدف آن است که بگوید: این موضوع به قدری مهم است که به آن سوگند یاد نمی‌کنم (مثل این که گاهی مردم به یکدیگر می‌گویند به جان تو قسم یاد نمی‌کنم که برتر از سوگند است) در میان مفسران گفتگو است.

غالب مفسران احتمال اول را برگزیده‌اند، در حالی که بعضی طرفدار تفسیر دوم هستند و معتقدند: «لا» زائده در آغاز کلام نمی‌آید، بلکه باید در وسط کلام باشد.

تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا قرآن به اموری مهمتر از قیامت، مانند ذات پاک خدا، سوگند یاد

کرده، بنابراین دلیلی ندارد که به روز قیامت در اینجا قسم یاد نشود، و قرار گرفتن «لا» زائده در آغاز کلام نیز نمونه دارد چنان که از اشعار «امراً القیس» نقل کرده‌اند که در آغاز بعضی از قصائدش «لا» زائده را به کار برده است.^۳ ولی به عقیده ما، بحث پیرامون زائده بودن، یا نافی بودن «لا» چندان مهم نیست؛ چرا که نتیجه نهائی هر دو یکی است، و آن اهمیت موضوعی است که سوگند به خاطر آن یاد شده.

مهم این است که: ببینیم در میان این دو سوگند (سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار) چه رابطه‌ای وجود دارد؟

حقیقت این است که یکی از دلایل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک، روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می‌کند، و از این طریق به او یاداش می‌دهد، و به هنگام انجام کار زشت، یا ارتکاب جنایت، روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می‌کند، به حدی که گاه، برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می‌کند.

یعنی، در واقع وجدان، حکم اعدام او را صادر کرده، و به دست خودش اجرا می‌کند!

بازتاب «نفس لَوَّامه» در وجود انسان‌ها بسیار وسیع و گسترده، و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است، و در بحث نکات، اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.

وقتی «عالم صغیر» یعنی وجود انسان، در دل خود

۳ لا وَ اَیِّکَ اِنَّةَ الْعَامِرِ لَا یَدْعِی الْقَوْمُ اَنِّی اَفْرُ:

«سوگند به پدرت ای دختر «عالم» قوم هرگز نمی‌تواند ادعا کند که من فرار می‌کنم.»

محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه «عالم کبیر» با آن عظمتش، محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت!؟

و از اینجا است که ما از وجود «وجدان اخلاقی»، به وجود «رستاخیز و قیامت» پی می‌بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می‌شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است، بر سوگند اول.

در این که مراد از «نفس لَوَّامه»^۴

چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند.

یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم، یعنی «وجدان اخلاقی» که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می‌کند، و به جبران و تجدید نظر و احوال می‌دهد.

تفسیر دیگر این که: منظور ملامت کردن همه انسان‌ها در قیامت نسبت به خویشان است، مؤمنان به این جهت خود را ملامت می‌کنند که: چرا اعمال صالح کم به جا آورده‌اند؟ و کافران از این جهت که، چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده‌اند؟

سوم این که: منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می‌کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد، همان تفسیر اول است. آری؟ این دادگاه وجدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می‌کند، و آن را بزرگ می‌شمرد، و به راستی بزرگ است؛ چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان، محسوب می‌شود، به شرط آن که وجدان بیدار باشد، و بر اثر کثرت گناه، ضعیف و ناتوان نگردد.

۴ «لَوَّامه» صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار ملامت کننده» می‌باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که: به دنبال این دو سوگند بر اهمیت و پر معنی بیان نشده است که: برای چه چیز سوگند یاد شده؟ و به اصطلاح «مُقَسَّم لَه» محذوف است.

این به خاطر آن است که: از سیاق آیات بعد، مطلب روشن است، بنابراین، آیات فوق، چنین معنی می‌دهد: «سوگند به روز قیامت، و نفس لَوَّامه که همه شما در قیامت برانگیخته می‌شوید و به سزای اعمالتان می‌رسید»^۵. جالب این که: به روز قیامت، سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست، این به خاطر آن است که: مسأله رستاخیز آن چنان مسلّم شمرده شده که حتی در برابر منکران می‌توان به آن سوگند یاد کرد.

در آیه بعد به عنوان یک استفهام انکاری، می‌افزاید: «آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟» «أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ».

«آری، ما قادریم حتی انگشتان (خطوط سر انگشتان) او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم» «بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ».

در روایتی آمده است: یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرد، به نام «علی بن ابی ربیع» خدمت حضرت صلی الله علیه و آله آمد و از روز قیامت سؤال کرد که: چگونه است؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم، ببینم باز تصدیق تو نمی‌کنم، و به تو ایمان نمی‌آورم! آیا ممکن است خداوند این استخوان‌ها ۵ در تقدیر «لَتُبْعَثَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یا «أَنْتُمْ تُبْعَثُونَ» می‌باشد.

را جمع‌آوری کند؟ این باور کردنی نیست! اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت، و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره این مرد لجوج معاند، می‌فرمود: **أَللَّهُمَّ أَكْفِنِي شَرَّ جَارِي السُّوءِ: «خداوند! شرّ این همسایه بد را از من دور کن.»**^۶

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۷۸ سوره «یس» می‌خوانیم: یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده‌ای را به دست گرفته بود، و به پیغمبر می‌گفت: **مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند، در حالی که پوسیده است؟»**^۷

ضمناً، تعبیر به «يَحْسَبُ» (از ماده «حسبان» به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند، بلکه تنها بر پندار و گمان‌های واهی و بی‌اساس تکیه می‌کردند.

اما ببینیم چرا مخصوصاً روی استخوان‌ها تکیه شده است؟ این به خاطر آن است که:

اولاً، دوام استخوان بیش از سایر اعضا می‌باشد، و لذا هنگامی که بیوسد و خاک شود، و ذرات غبارش پراکنده گردد، امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است. ثانیاً، استخوان مهمترین رکن بدن انسان می‌باشد؛ چرا که ستون‌های بدن را استخوان‌ها تشکیل می‌دهند، و تمام حرکات، جابه‌جائی و فعالیت‌های مهم بدن به وسیله استخوان‌ها انجام می‌گیرد، کثرت، تنوع، اشکال و اندازه‌های مختلف استخوان‌ها در بدن انسان، از عجایب

۶ این روایت را «مراغی»، همچنین «روح المعانی» و تفسیر «صافی» با مختصر تفاوتی نقل کرده‌اند.

۷ یس، آیه ۷۸.

خلقت خداوند محسوب می‌شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان، هنگامی ظاهر می‌شود که از کار بیفتد و می‌بینیم که تمام بدن را فلج می‌کند.

«بَنَان» در لغت هم به معنی «انگشتان» آمده، و هم به معنی «سر انگشتان» و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوان‌ها را جمع‌آوری می‌کند، و به حال اول باز می‌گرداند، بلکه استخوان‌های کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می‌دهد، و از آن بالاتر خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست باز می‌گرداند.

این تعبیر، می‌تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسان‌ها باشد که می‌گویند: کمتر انسانی در روی زمین پیدا می‌شود که: خطوط سر انگشت او با دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر، خطوط ظریف و پیچیده‌ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است، و لذا در عصر ما مسأله «انگشت نگاری» به صورت علمی در آمده، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده، و جرم‌ها کشف گردیده است، همین قدر کافی است که مثلاً یک سارق، هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می‌شود، دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق، یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فوراً از آن نمونه برداری کرده، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقت نموده و مجرم را پیدا می‌کنند.

آن‌گاه به یکی از علل حقیقی انکار معاد، اشاره کرده، می‌فرماید: چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوان‌ها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد،

«بلکه هدفش از انکار این است که: مادام العمر گناه کند» **«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.»**

او می‌خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی، ظلم، بیدارگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد؛ چرا که ایمان به معاد و رستاخیز، و دادگاه عدل خدا سدّ عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه.

او می‌خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمان‌های گذشته نبوده است، امروز هم یکی از علل گرایش به مادپرستی و انکار مبدأ و معاد، کسب آزادی برای «فجور»، گریز از مسئولیت‌ها، و شکستن هر گونه قانون الهی است، و گرنه دلائل مبدأ و معاد آشکار است.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: که در توضیح معنی این آیه فرمود:

يُقَدِّمُ الذَّنْبَ وَ يُؤَخِّرُ التَّوْبَةَ وَ يَقُولُ سَوْفَ أَتُوبُ: آیه اشاره به کسی است که «گناه را مقدم می‌دارد و توبه را به تأخیر می‌اندازد و می‌گوید: بعداً توبه خواهم کرد».^۸

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «فجور» در آیه، «تکذیب» است، بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: انسان می‌خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

و به دنبال آن، می‌افزاید: لذا «می‌پرسد قیامت کی خواهد بود»؟! **«يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ.»**

۸ تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۲، صفحه ۳۹۶.

آری، او برای گریز از مسئولیت‌ها استفهام انکاری درباره وقت قیام قیامت می‌کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

این نکته لازم به یادآوری است که: سؤال آنها از وقت بر پا شدن قیامت نه به این معنی است که: اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤال می‌کردند، بلکه این سؤال مقدمه‌ای بوده برای انکار اصل قیامت، درست مثل این که کسی می‌گوید: «فلان شخص از سفر می‌آید» و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می‌گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟

نکته‌ها:

۱- «محکمه وجدان» یا «قیامت صغری» از قرآن مجید، به خوبی استفاده می‌شود که: روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است:

۱- «نفس اماره» یعنی روح سرکش، که پیوسته انسان را به زشتی‌ها و بدی‌ها دعوت می‌کند، شهوات و فجور را در برابر او زینت می‌بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز، هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت: وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ:

«من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس سرکش همواره به بدی‌ها فرمان می‌دهد»^۹.

۲- «نفس لوّامه» که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته، گاه لغزش پیدا می‌کند و در

۹ یوسف، آیه ۵۳.

دامان گناه می‌افتد اما کمی بعد بیدار می‌شود، توبه می‌کند و به مسیر سعادت باز می‌گردد، انحراف درباره او کاملاً ممکن است، ولی موقتی است نه دائم، گناه از او سر می‌زند، اما چیزی نمی‌گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می‌دهد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان «وجدان اخلاقی» یاد می‌کنند، در بعضی از انسان‌ها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان، ولی به هر حال، در هر انسانی وجود دارد، مگر این که با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد.

۳- «نفس مطمئنه» یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده، و به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست.

این همان است که در سوره «فجر» آیات ۲۷ و ۲۸ می‌فرماید: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً:

«ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو».

این «نفس لوّامه» چنان که گفتیم، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک، یا بد، بلا فاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می‌گردد و به حساب و کتاب او می‌رسد.

لذا گاه، در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می‌کند، و روح او لبریز از شادی و نشاط می‌شود، که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت

بزرگ، چنان گرفتار کابوس وحشتناک، و طوفانی از غم و اندوه می‌گردد، و از درون می‌سوزد، که از زندگی به کلی سیر می‌شود، و حتی گاه، برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به جوبه دار تسلیم می‌کند.

این دادگاه عجیب درونی، شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱- قاضی، شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است: **عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ:** «خداوند! تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگان قضاوت خواهی کرد»^{۱۰}.

۲- این دادگاه وجدان، توصیه، رشوه، پارتی و پرونده‌سازی رائج بشری را نمی‌پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می‌خوانیم: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ:** «از آن روز بترسید که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی‌شود، و نه شفاعتی پذیرفته می‌گردد، و نه فدیة و رشوه‌ای، و نه یاری می‌شوند»^{۱۱}.

۳- محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده‌ها را در کوتاه‌ترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهائی خود را به سرعت صادر می‌کند، نه استیناف در آن هست، نه تجدید نظر، و نه ماه‌ها و سال‌ها سرگردانی، همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می‌خوانیم: **وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لِمُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:** «خداوند حکم می‌کند و

۱۰ زمر، آیه ۴۶.

۱۱ بقره، آیه ۴۸.

حکم او رد و نقض نمی‌شود و حساب او سریع است»^{۱۲}.
 ۴- مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات‌های دادگاه‌های رسمی این جهان، نخستین جرعه‌هایش در اعماق دل و جان افروخته می‌شود، و از آنجا به بیرون سرایت می‌کند، نخست روح انسان را می‌آزارد، سپس آثارش در جسم، و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک او آشکار می‌شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می‌خوانیم: **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ**: «آتش بر افروخته الهی» که از قلب‌ها زبانه می‌کشد!^{۱۳}

۵- این دادگاه وجدان، چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهی‌های خود انسان متهم را به عنوان «شهود» به نفع یا بر ضد او می‌پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز، ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنان که می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ: «چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می‌دهد»^{۱۴}.

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه، نشانه دیگری بر فطری بودن مسأله معاد است؛ زیرا چگونه می‌توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است، چنان حساب، کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و

۱۲ رعد، آیه ۴۱.

۱۳ همزه، آیات ۶ و ۷.

۱۴ فصلت، آیه ۲۰.

محکمه‌ای وجود نداشته باشد؟ این باور کردنی نیست.^{۱۵}

۲- نام‌های قیامت در قرآن مجید

می‌دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن، و مسائل اعتقادی آن، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می‌زند؛ چرا که مهمترین تأثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد.

نام‌هایی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده، نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد آن روز می‌باشد، و به تنهایی می‌تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

به گفته مرحوم «فیض کاشانی» در «**محجة البيضاء**» در زیر هر یک از این نام‌ها سرّی نهفته شده، و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته، باید کوشید تا این معانی را درک کرد، و این اسرار را یافت.

او بیش از یک صد نام برای قیامت ذکر کرده که همه، یا اکثر آن را می‌توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند «یوم الحسرة»، «یوم الندامة»، «یوم المحاسبة»، «یوم المسألة»، «یوم الواقعة»، «یوم القارعة»، «یوم الراجفة»، «یوم الرادفة»، «یوم الطلاق»، «یوم الفراق»، «یوم الحساب»، «یوم التناد»، «یوم العذاب»، «یوم الفرار»، «یوم الحق»، «یوم الحکم»، «یوم الفصل»، «یوم الجمع»، «یوم الدین»، «یوم تبلی السرائر»، «یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً»، «یوم یفر المرء من اخیه»، «یوم لا ینفع مال و لا بنون» و «یوم التغابن» و^{۱۶}

۱۵ برای توضیح بیشتر بیرامون «محکمه وجدان» به کتاب «رهبران بزرگ» (بحث وجدان) و کتاب «معاد و عالم پس از مرگ» (بحث دلائل معاد) مراجعه فرمائید.

۱۶ «**المحجة البيضاء**»، جلد ۸، صفحه ۳۳۱، با اختصار. و برای آگاهی بیشتر

ولی معروف‌ترین نام آن همان «یوم القیامة» است که هفتاد بار در قرآن مجید ذکر شده، و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسان‌ها دارد و توجه به آن نیز، انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می‌نماید.

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار کردن نفس سرکش، و تعلیم و تربیت انسان، کافی است که در این نام‌ها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می‌شویم، و پرده‌ها کنار می‌رود و اسرار درون ظاهر می‌شود، بهشت‌ترین می‌گردد و جهنم بر افروخته می‌شود، و همگان در پای میزان عدل الهی حاضر می‌شویم در نظر بگیریم (خداوندا ما را در آن روز در پناه خودت جای ده).

﴿۷﴾ فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ ﴿۸﴾ وَ حَسَفَ الْقَمَرُ ﴿۹﴾ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ ﴿۱۰﴾ یَقُولُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ ﴿۱۱﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿۱۲﴾ إِلَى رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿۱۳﴾ یُنَبِّئُوا الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ ﴿۱۴﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿۱۵﴾ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَادِرَهُ

ترجمه:

۷- (بگو): در آن هنگام که چشم‌ها خیره گردد.

۸- و ماه بی‌نور گردد.

می‌توانید به جلد پنجم «پیام قرآن» مراجعه فرمائید.

۹- و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.

۱۰- آن روز انسان می گوید: «راه فرار کجاست»؟!

۱۱- حاشا پناهگاهی نیست!

۱۲- آن روز قرارگاه نهائی به سوی خدای تو است.

۱۳- و در آن روز انسان را از آنچه که از پیش یا پس

فرستاده آگاه می کنند!

۱۴- بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.

۱۵- هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد!

تفسیر:

انسان بهترین داور خویش است.

در آیات گذشته، سخن به سؤالی که منکران رستاخیز

درباره قیامت داشتند منتهی شد، آنها می گفتند: اگر قیامت

راست است کی خواهد آمد؟!

آیات مورد بحث، پاسخ گویائی است به این سؤال.

نخست به حوادث قبل از رستاخیز، یعنی تحول

عظیمی که در دنیا پیدا می شود، و نظام آن متلاشی

می گردد اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که چشم‌ها از

شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود»

«فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»^{۱۷}

۱۷ «بَرِقَ» از ماده «برق» (بر وزن فرق) در اصل، به معنی روشنائی و برقی است که در میان ابرها ظاهر می شود، سپس به هر نوع روشنائی اطلاق شده، برق زدن چشم‌ها که در این آیه به آن اشاره شده، به معنی حرکت شدید و اضطراب‌آمیز آن از شدت هول و ترس است.

بعضی نیز آن را به معنی ساکن شدن حدقه چشم و خیره نگاه کردن به یک نقطه که آن هم غالباً نشانه وحشت است، تفسیر کرده‌اند، و شواهدی از اشعار عرب بر این معنی که برق زدن چشم، به معنی تحیر است آورده‌اند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می رسد.

«و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد» «وَحَسَفَ الْقَمَرُ».

«و زمانی که خورشید و ماه در یک جا جمع شوند»

«وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ».

در این که منظور از «جمع ماه و خورشید» چیست؟

مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند:

گاه گفته‌اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر

دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.

و گاه گفته‌اند: هر دو در این صفت که نور خود را از

دست می دهند جمع خواهند بود.^{۱۸}

این احتمال نیز وجود دارد که: ماه تدریجاً تحت تأثیر

جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن

جذب و جمع می شود و هر دو بی فروغ می گردند.

به هر حال، در اینجا به دو قسمت از مهمترین

پدیده‌های انقلابی آخر جهان، یعنی بی نور شدن ماه،

و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر، اشاره شده،

که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن

دیده می شود، مثلاً در آیه ۱ سوره «تکویر» می فرماید: إِذَا

الشَّمْسُ كُوِّرَتْ: «هنگامی که خورشید تاریک گردد» و

می دانیم: نور ماه از خورشید است، هنگامی که خورشید

تاریک شود، ماه نیز تاریک می گردد، در نتیجه کره زمین

در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود.

۱۸ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: جمع، سه گونه است: جمع در مکان، جمع در زمان، و جمع اوصاف در شیء واحد (مانند جمع علم و عدالت در یک انسان) ولی جمع به معنی «اشترک دو چیز در صفت» مثل بی نور شدن ماه و خورشید با هم، یک نوع تعبیر مجازی است (که باید از قرینه استفاده شود) (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۵).

به این ترتیب، با یک انقلاب و تحول عظیم، جهان

پایان می یابد سپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه

صور دوم که نفخه حیات است) رستاخیز انسان‌ها

آغاز می گردد، «و در آن روز انسان می گوید: راه فرار

کجاست!» «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ»^{۱۹}

آری، انسان‌های کافر و گنهکار که روز قیامت را

تکذیب می کردند آن روز از شدت خجالت و شرم،

پناهگاهی می جویند، و از سنگینی بار گناه و ترس از

عذاب راه فرار می طلبند، درست همانند این دنیا که

وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می شدند، دنبال راه فرار

می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند!

ولی به زودی به آنها گفته می شود: «هرگز چنین

نیست، راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد» «كَلَّا

لَا وَّزَرَ»^{۲۰}

«بلکه قرارگاه نهائی همگان به سوی پروردگار

است» و جز او پناهگاهی وجود ندارد «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

الْمُسْتَقَرُّ».

برای این آیه، غیر از تفسیر فوق، تفسیرهای دیگری

نیز ذکر کرده‌اند از جمله این که: در آن روز حکم نهائی

به دست خدا است.

یا این که قرارگاه نهائی از بهشت و دوزخ به فرمان

او است.

۱۹ «مَفْرُ» اسم مکان است از «فرار» و بعضی احتمال داده‌اند: مصدر بوده باشد،

ولی، این احتمال در اینجا بعید به نظر می رسد.

۲۰ «وَّزَرَ» (بر وزن قمر) در اصل، به معنی پناهگاه‌های کوهستانی و مانند آن

است، و «وزیر» را از این جهت «وزیر» می گویند که در کارها به او پناه می برند،

در آیه مورد بحث به معنی هر گونه پناهگاه است.

یا این که استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است.

ولی با توجه به آیه بعد، تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسب‌تر است.

بعضی معتقدند: این آیه، از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می‌کند، و در زمره آیاتی است که می‌گوید: «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ: «بازگشت همه به سوی او است»^{۲۱} و یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَايَهِ: «ای انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت

پیش می‌روی، و او را ملاقات خواهی کرد»^{۲۲} و «وَأَنَّ إِلَيَّ رِبِّكَ الْمُنْتَهَى: «و این که همه به سوی پروردگارت باز می‌گردند»^{۲۳-۲۴}

به تعبیر روشن‌تر، انسان‌ها رهروانی هستند که از سر حد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود این همه راه را آمده‌اند، و در این اقلیم، نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی‌پایان خداوند در حرکتند، و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه‌ای از قرب خدا می‌شوند، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند، سقوط کرده و نابود خواهند شد.

سپس در ادامه همین سخن، می‌افزاید: «در آن روز انسان را از تمام کارهایی که «مقدم» داشته یا «مؤخر»

۲۱ تغابن، آیه ۳.

۲۲ انشقاق، آیه ۶.

۲۳ نجم، آیه ۴۲.

۲۴ البته در تفسیر این آیات نظرات دیگری نیز هست که در ذیل آنها بیان کرده‌ایم.

نموده است آگاه می‌سازند» «يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ».

در این که: منظور از این دو تعبیر، چیست؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است:

نخست این که: منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقی مانده، اعم از سنت نیک و بد، که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می‌کنند، و حسنات و سیئاتش به او می‌رسد، و یا کتاب و نوشته‌ها، و بناهای خیر و شر، و فرزندان صالح و ناصالح، که آثارش به او می‌رسد.

دیگر این که: منظور اولین اعمالی است که به جا آورده، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می‌شود.

سوم این که: اموالی را که پیش از خود فرستاده، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور گناهایی است که مقدم داشته، و اطاعتی است که مؤخر داشته است، یا بالعکس.

اما از همه مناسب‌تر تفسیر اول است، به خصوص این که در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است: (يُنَبِّئُوا) بما قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ، وَ مَا آخَرَ مِنْ سُنَّةٍ لَيْسَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِهِمْ، وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ وَزْرِهِمْ شَيْئًا، وَ أَنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْوَرِهِمْ، وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئًا:

«در آن روز به انسان خبر می‌دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته، و آنچه مؤخر نموده است، از سنت‌هایی که از خود به یادگار گذارده، تا کسانی که بعد از او می‌آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی‌آن که چیزی

از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پادشاه‌های آنها برای او خواهد بود بی‌آن که چیزی از اجر آنها کاسته شود»^{۲۵}.

در آیه بعد می‌افزاید: گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه می‌کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست، «بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است» و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ».

«هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بترشد» «وَأَلَوْ لَقِيَ مَعَاذِرَهُ».

این آیات، در حقیقت همان چیزی را می‌گوید که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است، مانند آیه ۲۰ سوره «فصلت» که می‌گوید: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «گوش‌ها، چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آنچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند» و آیه ۶۵ «یس» که می‌فرماید: وَ تَكَلَّمْنَا أَيَّدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «دست‌های آنها با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده‌اند گواهی می‌دهند!»

بنابراین، در آن دادگاه بزرگ قیامت، بهترین گواه بر اعمال انسان، خود اوست؛ چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است، هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است.

«بَصِيرَةٌ» هم معنای مصدري دارد (بینائی و آگاهی)

۲۵ تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۰۶، نظیر همین حدیث در تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۹۱ نیز آمده است.

و هم معنی وصفی (شخص آگاه) و لذا بعضی آن را به معنی «حجت و دلیل و برهان» که آگاهی بخش است تفسیر کرده‌اند.^{۲۶}

«مَعَاذِير» جمع «مَعذِرَة»، در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است، و گاه صوری و ظاهری.

بعضی نیز گفته‌اند: «مَعَاذِير» جمع «مَعذَار» به معنی پرده و پوشش است، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود: انسان بر خویشتن آگاهی دارد هر چند پرده‌ها بر اعمال خود بیفکنند، و کارهای خویش را مستور دارد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

به هر حال، حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ، کسی است که هم از اسرار درون و برون آگاه است، و هم خود انسان را حسابگر اعمال خویش قرار می‌دهد، همان گونه که در آیه ۱۴ سوره «اسراء» آمده: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا: «نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی!»

گرچه آیات مورد بحث، همگی درباره معاد و قیامت سخن می‌گویند، ولی مفهوم آن گسترده است، عالم دنیا را نیز شامل می‌شود، در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند، هر چند گروهی با دروغ، پشت هم اندازی، ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می‌دارند.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَظْهَرَ حُسْنًا، وَيَسْرُ سَيِّئًا أَلَيْسَ إِذَا

۲۶ بنا بر احتمال اول، «تاء» آن مصدری است، و بنا بر احتمال دوم «تاء» تأنیت است، به خاطر این که انسان در اینجا به معنی «جوارح» یا به معنی «نفس» است که تأنیت مجازی دارد، و بعضی نیز آن را «تاء مبالغه» می‌دانند که خبر از شدت آگاهی انسان بر خویشتن می‌دهد.

رَجَعَ إِلَىٰ نَفْسِهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ، وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، أَنْ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةَ: «هر گاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید اما در پنهانی بد کار باشد چه می‌تواند انجام دهد؟ آیا هنگامی که به خویشتن مراجعه کند، نمی‌داند که این گونه نیست؟ همان گونه که خداوند سبحان می‌فرماید: بلکه انسان به خویشتن آگاه است، هنگامی که باطن انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می‌شود.»^{۲۷}

و در احادیث روزه مریض نیز آمده است: یکی از یاران امام صادق علیه السلام سؤال کرد: مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطِرُ صَاحِبَهُ؟ «میزان آن بیماری که مجوز افطار است چیست؟» امام علیه السلام در جواب فرمود: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يُطِيقُ: «انسان از وضع خود آگاه‌تر است و بهتر می‌داند چه اندازه توانائی دارد.»^{۲۸}

﴿۱۶﴾ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

﴿۱۷﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

﴿۱۸﴾ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

﴿۱۹﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

ترجمه:

۱۶- زیانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن)

۲۷ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۶.

۲۸ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۶ این حدیث را مرحوم «صدوق» در «من لا یحضر» در کتاب صیام نیز آورده است- جلد ۲، صفحه ۱۳۲، باب حد المرض الذي يفطر صاحبه، حدیث (۱۹۴۱).

حرکت مده.

۱۷- چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست!
۱۸- پس هر گاه ما آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن!

۱۹- سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست!

تفسیر:

جمع و حفظ قرآن بر عهده ماست!

این آیات، در حقیقت به منزله جمله معترضه‌ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می‌آورد، مثلاً شخصی مشغول خطابه است و می‌بیند آخر مجلس مملو از جمعیت شده در حالی که جلو مجلس خالی است موقتاً سخنان خویش را قطع می‌کند، و حاضران را دعوت به جلو آمدن می‌کند، تا جا برای آیندگان باز شود و آن گاه به سخنان خویش ادامه می‌دهد و یا استادی به هنگام تدریس غفلتی از شاگرد خود می‌بیند سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می‌دهد سپس درس را ادامه می‌دهد.

اگر شخصی ناآگاه، آن سخنرانی یا این تدریس را از نوار بشنود ممکن است گرفتار اشتباه شود، و از عدم ارتباط این جمله‌ها با جمله‌های قبل و بعد تعجب کند، ولی با دقت در شرایط خاص مجلس، فلسفه این جمله‌های معترضه روشن می‌شود.

با توجه به این مقدمه ساده به تفسیر آیات مورد بحث می‌پردازیم.

خداوند موقتاً رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤمنان و کافران را رها کرده، و تذکر فشرده‌ای به پیامبرش درباره قرآن می‌دهد، می‌فرماید: «زیانت را به

خاطر عجله برای خواندن آن، حرکت مده» «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ».

در تفسیر این آیه، مفسران گفتگو بسیار دارند، و روی هم رفته سه تفسیر برای آن ذکر شده است:

نخست تفسیر معروفی است که از «ابن عباس» در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است، و آن این است: پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت، هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می خواند، همراه او زبان خود را حرکت می داد و عجله می کرد، خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن، ما خود آن را برای تو جمع می کنیم.

دیگر این است که: می دانیم قرآن دارای دو نزول است: «نزول دفعی» یعنی همه آن یک جا در «شب قدر» بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، و «نزول تدریجی» که طی ۲۳ سال صورت گرفته، پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عجله ای که در ابلاغ دعوت داشت، گاه قبل از نزول تدریجی، و یا همراه آن، آیات را تلاوت می کرد، به او دستور داده شد: از این کار خود داری کند، و بگذارد هر آیه ای در موقع خود تلاوت و ابلاغ گردد. و به این ترتیب، مضمون این آیه همانند آیه ۱۱۴ سوره «طه» است وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ: «درباره قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن تمام شود».

این دو تفسیر تفاوت زیادی با هم ندارند، و در مجموع به این معنی باز می گردد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در گرفتن وحی هم، نباید عجله کند.

تفسیر سومی که طرفدار بسیار کمی دارد این است که: مخاطب این آیات گنجهکاران در قیامتند که به آنها دستور

داده می شود، نامه اعمال خود را بخوانند و حسابگر خویش باشند، و به آنها گفته می شود: در خواندن آن عجله نکنید، طبیعی است آنها به هنگام خواندن نامه عمل خود، وقتی به «سیئات» می رسند ناراحت می شوند، و می خواهند با عجله از آن بگذرند، این دستور به آنها داده می شود و آنها را از عجله باز می دارد، و موظف می شوند هنگامی که فرشتگان الهی نامه اعمال آنها را می خوانند آنها نیز از آنها پیروی کنند.

مطابق این تفسیر، این آیات شکل جمله معترضه ندارد، و با آیات گذشته و آینده مربوط است، و همگی با هم پیوند دارد؛ چرا که همه مربوط به احوال قیامت و معاد است، ولی طبق تفسیر اول و دوم- همان گونه که گفتیم- این آیات جنبه معترضه دارد.

به هر حال تفسیر سوم، مخصوصاً با توجه به ذکر نام قرآن در آیات بعد، بسیار بعید به نظر می رسد، و اصولاً لحن آیات، به خوبی نشان می دهد که مراد یکی از دو تفسیر قبل است، و جمع میان آن دو نیز مانعی ندارد، هر چند لحن آیات بعد، موافق تفسیر اول یعنی تفسیر مشهور است (دقت کنید).

سپس می افزاید: «بر ما است که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم» «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»^{۲۹}. خلاصه از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش، ما آیات آن را جمع می کنیم باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم.

۲۹ توجه داشته باشید «قرآن» در این آیه و آیه بعد، معنی مصدری دارد و به معنی «قرانت» است.

«و هنگامی که ما بر تو خواندیم از آن پیروی کن و بخوان» «فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعْ قُرْآنَهُ».

«سپس بر ما است که آن را تبیین کنیم» «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ».

بنابراین، جمع قرآن، هم تلاوت آن بر تو، و هم تبیین و تفصیل معانی آن، هر سه بر عهده ما است، به هیچ وجه نگران مباش، آن کس که این وحی را نازل کرده، در تمام مراحل حافظ آن است، تنها وظیفه تو از یکسو، پیروی از تلاوت پیک وحی، و از سوی دیگر، ابلاغ این رسالت به عامه مردم است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از جمع کردن، جمع در لسان وحی نیست، بلکه جمع در سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و تلاوت آن در لسان آن حضرت صلی الله علیه و آله است، یعنی عجله مکن ما تمام این آیات را در سینه تو جمع می کنیم، و سپس قرائت آن را بر زبانت جاری می سازیم.

به هر حال، این تعبیرات همگی تفسیر اول را تایید می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل، پیوسته عجله داشت آیات را به سرعت تکرار کند، مبادا از حافظه او برود، و اینجا بود که از سوی خداوند به او اعلام شد:

خونسردی خود را حفظ کند، و نیز اطمینان داده شد که نه تنها جمع آیات و تلاوت آن، که تبیین آن نیز از سوی خداوند تضمین شده است.

این آیات در ضمن، بیانگر اصالت قرآن، و حفظ آن از هر گونه تحریف و دگرگونی است؛ چرا که خداوند وعده جمع، تلاوت و تبیین آن را داده است.

در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیات هنگامی که «جبرئیل» بر او نازل می شد کاملاً سکوت می کرد، و هنگامی که «جبرئیل» می رفت شروع به تلاوت آیات می نمود.^{۳۰}

﴿۲۰﴾ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

﴿۲۱﴾ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

﴿۲۲﴾ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ

﴿۲۳﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

﴿۲۴﴾ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

﴿۲۵﴾ تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

ترجمه:

۲۰- چنین نیست بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید!

۲۱- و آخرت را رها می کنید!

۲۲- در آن روز صورت‌هایی شاداب است.

۲۳- و به پروردگارش می نگرند!

۲۴- و در آن روز صورت‌هایی عبوس است.

۲۵- زیرا می داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می شکند!

تفسیر:

چهره‌های خندان و چهره‌های عبوس در صحنه قیامت

در این آیات، بار دیگر به ادامه بحث‌های مربوط به معاد باز می گردد، و ویژگی‌های دیگری را از قیامت، و

۳۰ مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۷.

همچنین علل انکار معاد را بیان می کند، می فرماید: «چنان نیست که دلایل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقایق آن پی ببرید، بلکه در حقیقت شما این دنیای زود گذر را دوست دارید» «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ».

«و به همین دلیل آخرت را رها می کنید» «و تَذَرُونَ الْآخِرَةَ».

دلیل اصلی انکار معاد، شک در قدرت خداوند و جمع آوری «عظام رمیم» و خاک‌های پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا است، شهوات و هوس‌های سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را از سر راه خود بر دارید.

و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی، موانع و محدودیت‌های فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند، به انکار اصل مطلب برمی خیزید، و آخرت را به کلی رها می سازید.

همان گونه که قبلاً نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد، کسب آزادی بی قید و شرط در برابر شهوات و لذات، و هر گونه گناه، می باشد، نه تنها در گذشته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است.

این دو آیه، در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می فرمود: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» * «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^{۳۱}

۳۱ بعضی «کلاً» را در آیات فوق اشاره به نفی تدبیر آنها در قرآن مجید دانسته‌اند، ولی این تفسیر صحیح نیست؛ زیرا همان گونه که گفتیم در آیات مربوط به قرآن، مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و جنبه معترضه دارد، اما آیات مورد بحث ادامه‌ای است بر آیات گذشته پیرامون قیامت.

آن گاه به بیان حال مؤمنان نیکو کار، و کافران بد کار،

در آن روز پرداخته، چنین می گوید: «صورت‌هایی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است» «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ».

«ناصِرَةٌ» از ماده «نَصَرَ» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق نعمت‌های الهی شده‌اند، در حقیقت، این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سوره «مطففین» آمده:

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: «در صورت‌های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می کنی».

این از نظر پادشاهای مادی، و اما در مورد پادشاهای روحانی آنها می فرماید:

«آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان می نگرند!» «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ».

نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن، نگاهی که آنها را مجذوب آن ذات بی مثال، و آن کمال و جمال مطلق می کند، و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است!

توجه داشته باشید: مقدم شدن «إِلَىٰ رَبِّهَا» بر «ناظِرَةٌ» افاده حصر می کند، یعنی تنها به او می نگرند، و نه به غیر او.

و اگر گفته شود: بهشتیان مسلماً به غیر او نیز نگاه می کنند، می گوئیم: اگر به غیر او نگاه می کنند، همه را آثار او می بینند، که نگاه کردن به اثر، نگاه به مؤثر است.

و به تعبیر دیگر در همه جا او را می‌بینند، و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می‌کنند، لذا توجه به نعمت‌های بهشتی آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی‌کند.

به همین دلیل، در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است می‌خوانیم: «آنها نظر به رحمت خداوند و نعمت او و ثواب او می‌کنند»^{۳۲} چرا که نگاه به اینها نیز، نگاه به ذات مقدس او است.

جمعی از بی‌خبران، آیه فوق را اشاره به مشاهده حسی خداوند در قیامت گرفته‌اند و می‌گویند: در آن روز، خدا را با همین چشم ظاهر مشاهده خواهند کرد! در حالی که چنین مشاهده‌ای لازمه‌اش جسمانی بودن خداوند، و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی است، و می‌دانیم ذات پاکش از این آلودگی‌ها بر کنار است، همان گونه که در آیات مختلف قرآن، کراراً روی آن تکیه شده است از جمله در آیه ۱۰۳ سوره «انعام» می‌خوانیم: لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ: «چشم‌ها او را نمی‌بینند، و او چشم‌ها را می‌بیند» این آیه مطلق است، و هیچ اختصاص به دنیا ندارد.

عدم مشاهده حسی خداوند، واضح‌تر از آن است که بخواهیم بیش از این روی آن بحث کنیم، و هر کس کمترین آشنائی با قرآن و معارف اسلامی داشته باشد به این حقیقت اعتراف می‌کند.

بعضی برای «ناظره» تفسیر دیگری ذکر کرده، و گفته‌اند: از ماده «انتظار» است، یعنی مؤمنان در آن روز انتظارشان تنها از ذات پاک خدا است، و حتی بر اعمال نیک خود نیز تکیه نمی‌کنند، و پیوسته منتظر رحمت و

۳۲ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحات ۴۶۴ و ۴۶۵.

نعمت اویند.

و اگر گفته شود: این انتظار آمیخته با نوعی ناراحتی خواهد بود، در حالی که در آنجا برای مؤمنان ناراحتی وجود ندارد.

در پاسخ می‌گویند: آن انتظاری آمیخته با ناراحتی است که اطمینانی به سرانجامش نباشد، ولی با وجود اطمینان، چنین انتظاری آمیخته با آرامش است.^{۳۳}

جمع میان معنی «نظر کردن» و «انتظار داشتن» نیز بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا استعمال لفظ واحد در معانی متعدد جائز است، اما اگر بنا شود یکی از این دو معنی منظور باشد، ترجیح با معنی اول است.

این سخن را با حدیث پر معنائی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود:

إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: تَرِيدُونَ شَيْئًا أَرِيدُكُمْ؟

فَيَقُولُونَ أَلَمْ تَبَيِّضْ وَجُوهَنَا؟ أَلَمْ تَدْخُلْنَا الْجَنَّةَ وَ تَنْجِنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ:

فَيَكْشِفُ اللَّهُ تَعَالَى الْحِجَابَ فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ!:

«هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند خداوند می‌فرماید: چیز دیگری می‌خواهید بر شما بیفزایم؟ آنها می‌گویند: (پروردگارا همه چیز به ما داده‌ای) آیا روی ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نمودی؟

۳۳ بعضی معتقدند: «نظر» به معنی «انتظار» با «الی» متعدی نمی‌شود، بلکه بدون حرف جرّ متعدی خواهد شد، ولی شواهدی از اشعار عرب در دست است که نشان می‌دهد: «نظر» به معنی «انتظار» نیز با «الی» متعدی می‌شود (به مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۸ و تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۰ مراجعه شود).

و رهایی از آتش نبخشیدی؟

در این هنگام حجاب‌ها کنار می‌رود (و خداوند را با چشم دل مشاهده می‌کنند) و در آن حال چیزی محبوب‌تر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست».^{۳۴}

جالب توجه این که: در حدیثی از «انس بن مالک» از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده است که: يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ بِلا كَيْفِيَّةٍ وَ لا حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ لا صِفَةَ مَعْلُومَةٍ: «آنها به پروردگارشان می‌نگرند بدون کیفیت و حد محدود و صفت مشخصی»!^{۳۵}

و این حدیث تأکیدی است بر شهود باطنی نه مشاهده با چشم.

و در نقطه مقابل این گروه مؤمنان، «گروهی هستند که صورت‌هایشان، عبوس و در هم کشیده است» «و وَجْهُ يَوْمئِذٍ بِاسِرَةٍ».

«باسرته» از ماده «بسر» (بر وزن نصر) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است، و لذا به میوه کال نخل، «بسر» (بر وزن عسر) گفته می‌شود، و سپس به در هم کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است، از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج، عذاب و ناراحتی اظهار می‌دارد.

به هر حال، آنها وقتی نشانه‌های عذاب را می‌نگرند، و نامه‌های اعمال خویش را خالی از حسنات، و مملو از سیئات، مشاهده می‌کنند، سخت پریشان، محزون و اندوهگین می‌شوند، و چهره در هم می‌کشند.

۳۴ «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۴۵.

۳۵ تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۰۴.

«آنها می‌دانند عذابی سخت که پشت آنها را در هم می‌شکند درباره آنها انجام خواهد شد» «تَنْظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ».

بسیاری از مفسران معتقدند: «ظن» در اینجا به معنی علم است، یعنی آنها یقین به چنین عذابی پیدا می‌کنند، در حالی که بعضی گفته‌اند: «ظن» در اینجا به همان معنی اصلی، یعنی گمان می‌باشد، البته آنها اجمالاً یقین دارند عذاب می‌شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند.^{۳۶}

«فاقرة» از ماده «فقرة» (بر وزن ضریه) و جمع آن «فقار» به معنی مهره‌های پشت است، بنابراین «فاقرة» به حادثه سنگینی می‌گویند که مهره‌های پشت را در هم می‌شکند، و «فقیر» را از این رو فقیر گفته‌اند که: گوئی پشتش شکسته است.^{۳۷}

در هر صورت، این تعبیر، کنایه از انواع مجازات‌های سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است، این گروه انتظار عذاب‌های کمرشکن را می‌کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را.

﴿۲۶﴾ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

﴿۲۷﴾ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ

۳۶ از جمله شواهدی که برای این موضوع آورده‌اند این است که: اگر «ظن» به معنی «علم» باشد، «ان» بعد از آن باید «مخففه از متقله» باشد، در حالی که «ان» در آیه مورد بحث مصدریه است به قرینه این که نصب داده است.

۳۷ «فاقرة» صفت برای موصوف محذوفی است، و در تقدیر «داهیه فاقرة» می‌باشد، و «تَنْظُنُّ» فعل است که فاعل آن «وجوه» است، و در تقدیر «ارباب الوجوه» یا «ذوات الوجوه» می‌باشد.

﴿۲۸﴾ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ
﴿۲۹﴾ وَ التَّنَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ
﴿۳۰﴾ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

ترجمه:

۲۶- چنین نیست تا موقعی که جان به گلوگاهش رسد.

۲۷- و گفته شود: «کسی هست که نجات دهد»؟!

۲۸- و به جدائی از دنیا یقین پیدا کند.

۲۹- و ساق پاها (از سختی جان دادن) به هم بپیچد!

۳۰- در آن روز مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود.

تفسیر:

در ادامه بحث‌های مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران، در این آیات، سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه‌ای است به سوی جهان دیگر.

می‌فرماید: «چنین نیست، او هرگز ایمان نمی‌آورد تا زمانی که جان به گلوگاهش برسد» «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ»^{۳۸}

آن روز است که چشم برزخی او باز می‌شود، حجاب‌ها کنار می‌رود، نشانه‌های عذاب و کیفر را می‌بیند، و به اعمال خود واقف می‌شود، و در آن لحظه ایمان می‌آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

«تراقی» جمع «ترقوه» به معنی استخوان‌هائی است که گرداگرد گلو را گرفته است، و رسیدن جان به گلوگاه،

۳۸ «إذا» در اینجا شرطیه است و جزء آن محذوف، و در تقدیر چنین است: «إذا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ انْكَشَفَ لَهَا حَقِيقَةُ الْأَمْرِ، وَ وَجَدَ مَا عَمِلَتْ» «بَلَغَتْ» نفس است که محذوف می‌باشد و از قرینه کلام، معلوم می‌شود.

کنایه از آخرین لحظات عمر است؛ زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می‌رود، اعضائی که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می‌افتند، گوئی روح تدریجاً خود را از بدن بر می‌چیند تا به گلوگاه برسد.

در این هنگام، اطرافیان سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می‌گردند «و گفته می‌شود: آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد» «و قِيلَ مَنْ رَاقٍ». این سخن را از روی عجز، یأس و بیچارگی می‌گویند، در حالی که می‌دانند کار از کار گذشته است، و از دست طیب نیز کاری ساخته نیست.

«راق» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) و «رقیه» (بر وزن لقمه) به معنی «بالا رفتن» است، این واژه (رقیه) به اوراد و دعاهائی که موجب نجات مریض می‌شود اطلاق گردیده، به خود طیب از آنجا که بیمار را رهائی می‌بخشد و نجات می‌دهد نیز «راقی» گفته‌اند، بنابراین مفهوم آیه چنین است: اطرافیان مریض، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می‌زند آیا طیبی پیدا می‌شود؟ آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهائی یابد؟! بعضی نیز گفته‌اند: معنای آیه این است: چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می‌کند و بالا می‌برد؟ آیا فرشتگان عذاب، یا فرشتگان رحمت؟!

و بعضی افزوده‌اند: از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی‌ایمانی کراهت دارند، ملک الموت می‌گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟ ولی تفسیر اول از همه صحیح‌تر و مناسب‌تر است.

در آیه بعد، به یأس کامل «محتضر» اشاره کرده،

می‌گوید: «در این حال او از زندگی به طور مطلق مأیوس شده، و یقین به فراق و جدائی از دنیا پیدا می‌کند» «وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ».

«و ساق پاها به هم پیچیده می‌شود» و لحظه مرگ فرا می‌رسد «وَ التَّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ».

این به هم پیچیدگی، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح، از آنها.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است، از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «التَّفَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ: «دنیا به آخرت پیچیده می‌شود».^{۳۹}

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز همین معنی آمده است.^{۴۰} از «ابن عباس» نیز نقل شده: منظور «به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا» است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است.

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر علیه السلام نقل شده باز می‌گردد.

این تفسیر از اینجا گرفته شده که: یکی از معانی «ساق» در لغت عرب، حادثه شدید و مصیبت و بلائی عظیم است.

و بعضی نیز گفته‌اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است.

البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند، و می‌تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

۳۹ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۶۵.

۴۰ همان مدرک

و در آخرین آیه مورد بحث، می‌فرماید: «مسیر همه خلایق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است» «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ».

آری، همه به سوی او بازمی‌گردند و در دادگاه عدل او حاضر می‌شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت.

این آیه، هم تأکیدی بر مسأله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است، و هم می‌تواند اشاره‌ای به جهت‌گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت، بوده باشد.

نکته:

لحظه دردناک مرگ

چنان که می‌دانیم، قرآن بارها روی مسأله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن، تکیه می‌کند، و به انسان‌ها هشدار می‌دهد: همگی چنین لحظه‌ای را در پیش دارند، گاه، از آن به سَكْرَةُ الْمَوْتِ: «مستی و گیجی حال مرگ» تعبیر کرده است.^{۴۱}

گاه، تعبیر به «غَمْرَاتُ الْمَوْتِ» یعنی «شدائد مرگ».^{۴۲}

گاه، تعبیر به «رسیدن روح به حلقوم».^{۴۳}

و گاه، تعبیر به «رسیدن روح به تراقی»، یعنی استخوان‌های اطراف گلوگاه نموده است (آیات مورد بحث).

از مجموع اینها به خوبی استفاده می‌شود: آن لحظه-

۴۱ «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» (سوره ق، آیه ۱۹).

۴۲ انعام، آیه ۹۳.

۴۳ «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» (سوره واقعه، آیه ۸۳).

بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می‌گویند- لحظه سخت و دردناکی است، چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان، به جهان دیگر می‌باشد، یعنی همان گونه که انتقال انسان از عالم جنین، به جهان دنیا توأم با درد و رنج فراوان است، انتقال به جهان دیگر نیز طبعاً چنین خواهد بود.

ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود: این لحظه بر مؤمنان راستین آسان می‌گذرد، در حالی که برای افراد بی‌ایمان سخت دردناک است، این به خاطر آن است که: شوق لقای پروردگار و رحمت و نعمت‌های بی‌پایان او، چنان گروه اول را از خود بی‌خود می‌کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی‌کنند.

در حالی که گروه دوم، وحشت مجازات از یکسو، و مصیبت فراق از دنیائی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می‌کند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که درباره مرگ از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «مرگ برای مؤمن مانند کندن یک لباس چرکین پرحشره، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به بهترین لباس‌ها، خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکب‌ها، و مرفه‌ترین منزل‌ها است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر، و نقل مکان از منزل‌های مرفه، و تبدیل آن به کثیف‌ترین و خشن‌ترین لباس‌ها، و وحشتناک‌ترین منزل‌ها و عظیم‌ترین عذاب‌ها است».^{۴۴}

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم

۴۴ «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۵.

که: شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست، امام فرمود: **لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ بِشَمِّهِ فَيَنْعَسُ لَطِيْبِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْإِلْمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لِدَغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدًّا!**

«نسبت به مؤمن، همچون عطر بسیار خوشبوئی است که آن را می‌بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می‌دهد، و درد و رنج به کلی از او قطع می‌شود! و نسبت به کافر، مانند گزیدن افعی‌ها و عقرب‌ها و یا شدیدتر از آن است!»^{۴۵}

به طور خلاصه مرگ، دریچه عالم بقا است، چنان که در حدیثی از علی علیه السلام آمده که: **لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَ بَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ**: «هر خانه‌ای دری دارد و در خانه آخرت، مرگ است».^{۴۶}

آری، توجه به آن اثر عمیقی در شکستن شهوات، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: **ذَكَرُ الْمَوْتِ يُبَيِّتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقْلَعُ مَنَابِتِ الْغَفْلَةِ، وَ يَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَ يَرْقُ الطَّبْعَ، وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَ يَطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ، وَ يَحَقِّرُ الدُّنْيَا، وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ!**

«یاد مرگ شهوات‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند، ریشه‌های غفلت را از دل بر می‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد، به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هواپرستی را در هم می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌کند. و دنیا را در نظر انسان

۴۵ «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۲.

۴۶ «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، جلد ۲۰، صفحه ۳۴۵.

کوچک می‌کند، و این است معنی سخنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است»!^{۴۷}

البته منظور، بیان یکی از مصداق‌های روشن تفکر است نه این که موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد. در این باره، بحث دیگری در جلد ۲۲، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه ۱۹ سوره ق) گذشت.

- ﴿۳۱﴾ **فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى**
- ﴿۳۲﴾ **وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى**
- ﴿۳۳﴾ **ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي**
- ﴿۳۴﴾ **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ**
- ﴿۳۵﴾ **ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ**
- ﴿۳۶﴾ **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى**
- ﴿۳۷﴾ **أَلَمْ يَكْ نَظْفَةً مِنْ مَنَىٰ يَمْنَىٰ**
- ﴿۳۸﴾ **ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ**
- ﴿۳۹﴾ **فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ**
- ﴿۴۰﴾ **أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ**

ترجمه:

- ۳۱- او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند.
- ۳۲- بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد.
- ۳۳- سپس متکبرانه به سوی خانواده خود بازگشت!
- ۳۴- وای بر تو، باز هم وای بر تو!
- ۳۵- پس وای بر تو، باز هم وای بر تو.
- ۳۶- آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!
- ۳۷- آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود

۴۷ «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۳۳.

نبود؟!!

۳۸- سپس به صورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

۳۹- و از او دو زوج مرد و زن آفرید!

۴۰- آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!!

تفسیر:

خدائی که انسان را از نطفه بی‌ارزش آفرید ...

در ادامه بحث‌های مربوط به «مرگ» که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده، در آیات مورد بحث، از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: «این انسان منکر معاد، هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد» **«فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى»**.^{۴۸}

«بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد» **«وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى»**.

منظور از جمله **«فَلَا صَدَقَ»** عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و «صدقه» از ناحیه کافران دانسته‌اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز.

ولی آیه دوم به خوبی گواهی می‌دهد که: نقطه مقابل این تصدیق، تکذیب است، بنابراین تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۴۸ ضمیر در جمله‌های **«صَدَقَ وَ صَلَّى»** به «انسان منکر معاد» باز می‌گردد که از لحن کلام استفاده می‌شود، و در آغاز سوره نیز به آن اشاره شده است.

در آیه بعد می‌افزاید: «سپس او به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه راه می‌رفت» **«ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمْتَطِي»**.

او به گمان این که با بی‌اعتنائی و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و آیات الهی، پیروزی مهمی به دست آورده، از باده غرور سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می‌آمد، تا طبق معمول مسائل افتخار آمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده.

«يَمْتَطِي» از ماده «مطا» در اصل به معنی پشت است و «تَمَطَّى» به معنی کشیدن پشت از روی بی‌اعتنائی و غرور، و یا کسالت و بی‌حالی است، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

بعضی نیز آن را از ماده «مطّ» (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی‌اعتنائی یا کسالت می‌دانند، ولی اشتقاق آن از «مطا» با ظاهر لفظ مناسب‌تر است.^{۴۹}

به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره «مطففین» آمده است: **«وَ إِذَا انْقَلَبُوا أَهْلَهُمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ»**: «هنگامی که آنها به سوی خانواده‌های خود باز می‌گردند از روی استهزا درباره مؤمنان سخن می‌گویند».

۴۹ زیرا اگر از ماده «مطا» باشد، تغییری در ظاهر لفظ حاصل نشده، در حالی که اگر از ماده «مطّ» باشد، «يَمْتَطِي» در اصل «يَمْتَطَط» بوده که «طاء» آخر آن تبدیل به «ياء» شده است.

سپس این گونه افراد بی‌ایمان را مخاطب ساخته، و به عنوان تهدید می‌گوید:
«عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!»
«أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ».

«باز هم عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!» **«ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»**.

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده‌اند از جمله این که:

تهدیدی است به آنها که: عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.

یا این حالتی را که داری: برای تو سزاوارتر است، سزاوارتر.

یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است، باز هم بهتر. یا وای بر تو، باز هم وای بر تو.

یا خیرات دنیا از تو دور باد، و خیرات آخرت نیز دور باد.

یا شرّ و عذاب، دامنگیر تو باد، باز هم شرّ و عذاب دامنگیرت باد.

یا عذابی که در میدان بدر مشاهده می‌کنی برای تو در این دنیا شایسته‌تر است، و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسته‌تر.^{۵۰}

ولی ناگفته پیدا است غالب این معانی به یک معنی

۵۰ مطابق بعضی از تفسیرها «أُولَىٰ» در اینجا «افعل تفضیل» است و طبق بعضی از تفاسیر «أُولَىٰ» «فعل ماضی» از باب افعال از ماده «ولی» است، و مفهوم جمله چنین می‌شود: «قَارَبَكَ اللهُ الْعَذَابَ».

و بعضی گفته‌اند: «أُولَىٰ» از «اسماء افعال» است و معنی «قارب» دارد، ولی مناسب همان معنی اول است! به «البیان فی غریب اعراب القرآن»، روح المعانی، «المیزان» و «المنجد» مراجعه شود.

کلی و جامع بر می‌گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شرّ و عقاب را در بر می‌گیرد اعم از عذاب دنیا، برزخ و قیامت.

در روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست «ابو جهل» را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: **«أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»**، «ابو جهل» گفت: «مرا به چه چیز تهدید می‌کنی، نه تو می‌توانی و نه پروردگارت می‌تواند به من زبانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم! اینجا بود که همین جمله‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت آیات قرآنی نازل شد.^{۵۱}

از آن پس به دو استدلال جالب درباره معاد می‌پردازد که یکی از طریق بیان هدف آفرینش و حکمت خداوند است، و دیگری از طریق بیان قدرت او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین.

در مرحله اول می‌فرماید: «آیا انسان گمان می‌کند: بیهوده و بی‌هدف رها می‌شود؟! **«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»**».

«سُدًى» (بر وزن هدی) به معنی مهمل، بیهوده و بی‌هدف است، عرب می‌گوید: «أَبْلُ سُدًى» در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هر جا می‌خواهد به چرا می‌رود.

منظور از «انسان» در این آیه، همان انسانی است که منکر معاد و رستخیز می‌باشد، آیه می‌گوید: او چگونه باور می‌کند خداوند این جهان پهناور را، با این عظمت، و این همه شگفتی‌ها، برای انسان بیافریند، ولی در

۵۱ مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۱.

آفرینش انسان هدفی نباشد؟ چگونه می‌تواند باور کرد: هر عضوی از اعضای انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد، چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلول‌های بدن. حتی خطوط سر انگشتان انسان نیز حکمتی دارد، ولی برای مجموع وجود او، هیچ هدفی در کار نیست، و بیهوده، مهمل و بدون هیچگونه برنامه، امر، نهی، تکلیف و مسئولیت آفریده شده است؟

یک فرد عادی اگر مصنوع کوچک بی‌هدف بسازد به او ایراد می‌کنند، و نامش را از زمره انسان‌های عاقل حذف می‌نمایند، چگونه ممکن است خداوند حکیم علی‌الاطلاق، چنین آفرینش بی‌هدفی داشته باشد؟! و اگر گفته شود: هدف همین زندگی چند روزه دنیا است، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج، قطعاً این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم: این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق، و تکامل بی‌وقفه و بی‌پایان، آفریده شده است.^{۵۲}

سپس، به بیان دلیل دوم پرداخته، می‌افزاید: «آیا انسان در آغاز نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته می‌شود؟! «أَلَمْ يَكْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى».

«آن گاه این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشید،

۵۲ در این زمینه بحث دیگری در ذیل آیه ۱۱۵ سوره «مؤمنون» جلد ۱۴، صفحه ۳۴۶ نیز داشتیم.

و موزون ساخت» «ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى».

باز در این مرحله متوقف نماند «خداوند از همین نطفه دو جنس مرد و زن را آفرید» «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى».

آیا کسی که نطفه کوچک و بی‌ارزش را در ظلمتکده رحم مادر، هر روز آفرینش جدیدی می‌بخشد، و لباس تازه‌ای از حیات و زندگی در تن او می‌کند، و چهره نوینی به او می‌دهد، تا سرانجام، انسان مذکر یا مؤنث کاملی می‌شود و از مادر متولد می‌گردد «آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟! «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى».

این بیان، در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مسأله معاد جسمانی غالباً دم از محال بودن می‌زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می‌کردند، و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی‌گرداند، مراحل عجیب جنین، و تطورات شگفت‌انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می‌دهد، تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است، و به تعبیر دیگر، بهترین دلیل برای امکان یک شیء وقوع آن است.

نکته‌ها:

۱- تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر!

«نطفه» در اصل، به معنی آب کم یا آب صاف است، سپس به قطرات آبی که از طریق لقاح، سبب پیدایش انسان یا حیوانی می‌شود گفته شده است.

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی، از

عجیب‌ترین پدیده‌های جهان هستی است که موضوع علم «جنین‌شناسی» می‌باشد، و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است.

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کراراً به عنوان یکی از نشانه‌های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده، و این خود از نشانه‌های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است.

گرچه در این آیات، تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن، مانند آیات آغاز سوره «حج»، و اوائل سوره «مؤمنون»، مراحل بیشتری بیان گردیده است، و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده‌ایم.^{۵۳}

ضمناً، «ذکر» که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که: به قدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است.

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه اَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى: «آیا خداوند با این همه توانائی، قادر نیست مردگان را زنده کند؟! نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، وَ بَلَى: «منزهی تو ای خداوند! آری چنین قدرتی را داری». همین معنی از امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.^{۵۴}

۲- نظام جنسیت در جهان بشریت

۵۳ به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۷ به بعد و از صفحه ۲۰۶ به بعد مراجعه شود.

۵۴ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۲.

حدود و محتوای مسابقه تفسیر
پایه یازدهم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی از ترجمه سوره حجرات، صحت قرائت سوره حجرات
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره حجرات، صحت قرائت سوره حجرات
مرحله سوم (استان)	کنتفرانس از سوره حجرات، آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره حجرات
مرحله چهارم (کشوری)	کنتفرانس از سوره حجرات، قیامت و آزمون کتبی از ترجمه و سوره حجرات، قیامت

خداوندا! ما گواهی می‌دهیم تو قادری بر این که: در
یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی، چیزی
در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست.
پروردگارا! در آن روز که جانها به گلوگاه می‌رسد، و
از همه چیز قطع امید می‌کنیم تنها امیدمان به ذات پاک
تو است.
بار الها! ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما!

آمین یا رب العالمین

با تمام گفتگوهائی که درباره عوامل جنسیت جنین
شده، و این که تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس
«مذکر» یا «مؤنث» می‌شود، هنوز هیچ کس به درستی
نمی‌داند که عوامل اصلی چیست؟
درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره‌ای از
داروها ممکن است در این مسأله بی‌تأثیر نباشد. ولی
یقیناً هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی‌شود، و
به تعبیر دیگر، این مطلبی است که علمش نزد خداوند
عالم است.

از سوی دیگر، همواره یک تعادل نسبی در میان این
دو جنس در همه جوامع دیده می‌شود گرچه در غالب
جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در بعضی جوامع
تعداد مردان کمی زیادت‌تر است ولی روی هم رفته یک
تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و
مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان
شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می‌خورد؟
و چه مفسد عجیبی از این رهگذر به وجود می‌آید که در
برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر زن یک مرد
وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می‌شود.

آیات فوق که می‌گوید: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ
الْأُنثَى» اشاره لطیف و سر بسته‌ای به این دو موضوع
است: از یکسو، به تنوع مرموز انسان‌ها، و تقسیم آنها به
این دو جنس در دوران جنین اشاره می‌کند، و از سوی
دیگر، به این تعادل نسبی.^{۵۵}

۵۵ این که معروف است تعداد زنان در هر جامعه‌ای بیشتر از مردان
است و آن رایگی از دلالت تعدد زوجات می‌گیرند قابل قبول است.
اما این منافات با تعادل نسبی ندارد، فی‌المثل در یک جامعه ۵۰
میلیون نفری ممکن است ۲۶ میلیون زن و ۲۴ میلیون مرد باشد، یعنی

تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر باشد، اما این که زنان
چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه‌ای دیده نشده است.



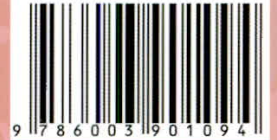
وقتی انس با قرآن پیدا شد، مجال تدبر و تأمل و تفکر در معارف قرآن به دست خواهد آمد. قرآن را نمیشود سرسری خواند و گذشت؛ قرآن احتیاج دارد به تدبر، تکیه‌ی بر روی هر کلمه‌ای از کلمات و هر ترکیبی از ترکیبهای کلامی و لفظی. انسان هر چه بیشتر تدبر کند، تأمل کند، انس بیشتری پیدا کند، بهره‌ی بیشتری خواهد برد

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)



www.serat.pt.medu.ir

ISBN:978-600-390-109-4



9 786003 901094

www.monadi.org
Email: info@monadi.org

